



یکی از اساسی‌ترین کارها در تربیت، پرورش بر پایه باور خدایی است

یکی از آموزه‌های تعلیمی خداوند در گفته‌های اصلاحگران و فرستادگان خود، بیان سنت‌گذاری حسنه در میان مردمان بود تا ضمن تصحیح فرهنگ‌ها و آداب و رسوم جاری به ماندگاری آموزه‌ها و ارزش‌های تربیتی بیا

یکی از آموزه‌های تعلیمی خداوند در گفته‌های اصلاحگران و فرستادگان خود، بیان سنت‌گذاری حسنه در میان مردمان بود تا ضمن تصحیح فرهنگ‌ها و آداب و رسوم جاری به ماندگاری آموزه‌ها و ارزش‌های تربیتی بیانجامد. به گزارش خبرنگار مهر، در بخش قبلی این یادداشت تأکید شد تربیت دینی بر پایه حکمت (زمان شناسی، آسیب شناسی، دشمن شناسی، میزان تأثیر، شناخت اولویت‌ها، تفاوت‌ها، دست آویزهای مؤثر، باورها، سنت‌ها، راهکارهای عملی و اجرایی، و ...) استوار است.

ب: ویژگی‌های اجتماعی

۱. انقلاب عقیدتی و ارزشی (خدایی شدن)

پیامبران الهی به عنوان بزرگ‌ترین مصلحان اجتماعی بیش از هر چیز تلاش داشتند تا به اصلاح مبانی عقیدتی امت‌ها بپردازند، و به سراغ اساسی‌ترین مسأله‌ای اعتقادی یعنی «توحید» می‌رفتند و سرلوحه دعوت خود را «توحید» آن هم توحید در تمام زمینه‌ها و ابعاد قرار می‌دادند. دعوت به سوی «الله» و نفی هرگونه شرک که نخستین پیام رسولان الهی بوده است در آیات گوناگون قرآن تجلی پیدا کرده و خداوند از نخستین پیام روشن تمام انبیا چنین یاد کرده است و همگی هم نوای با یک دیگر می‌گفتند: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» [۱]

ای مردم، خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست. در حقیقت تأکید انبیا روی مسأله‌ی توحید و پرستش خدای یگانه بدین خاطر بوده که اگر به راستی همه‌ی افراد جامعه جز «الله» را پرستش نکنند و هیچ گونه نابسامانی در جوامع انسانی به جود نخواهد آمد. وابستگی و طفیلی‌گری و تمام این بدبختی‌ها که دامن افراد و جوامع را می‌گیرد به خاطر همان انحراف از پرستش الله و روی آوردن به پرستش بت‌ها و طاغوت هاست. [۲]

فراخوان همه‌ی پیام‌آوران و دعوت‌گران به حق بر مدار توحید و بندگی خدای یکتا بوده چون که فرمان داده شدند «تَا اُدْعُ اِلٰی سَبِيلِ رَبِّكَ» مردم را به راه پروردگارت فراخوان ده! و نقل این دعوت‌ها از زبان این فرستادگان، بیان رسالت این دعوت‌گران به یکتاپرستی است در همه اعصار و برای همه نسل‌ها و هدف دیگر شاید بر این باشد که رفتار این خداجویان در میان مردمان اثرگذار بوده و با دیدن انسانی متعالی، کامل و باورمند، شایسته، خوش نام، دارای برجستگی‌های رفتاری، پای‌بند به همه‌ی موازین اخلاقی و توفیق هدایت در سطح گسترده جهانی و باورمندی به وجود خدای یکتا و مکارم اخلاقی و... ایشان کشش و کوشش انسان‌های بیدار را برانگیزد که باورمندی به وجود پروردگار، ره‌آوردش رشد و کمال همه‌جانبه‌ی آدمی است و تحول‌اندیشه‌ها و ارزش‌ها و میل به پاکی است اگر خود مستقیماً فراخوان می‌داد می‌پنداشتند چون خداست به سوی خود می‌خواند، سود و زبانی دارد؟! و...؟

خداوند خواسته به خاطر رحمت و رأفتش به زبان پیام برانش بندگان را تا نهایت درجه موعظه نماید و حجت را بعد از تمام شدنش کامل‌تر کند، آن وقت اگر بازهم به گمراهی خود ادامه دادند عذاب را بفرستد «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا» زیرا رسالت منصب خاص الهی است و مستلزم حکم فصل در امت است و آن عبارت است از عذاب استیصال یا بهره‌مندی از زندگی تا مدتی. [۳]

از این رو از قول بندگان و ارسته می‌گوید که به پاکی و رستگاری، مقام عصمت، علم و نبوت آراسته شده و با معجزاتی فراوان سوی مردمان آمده و فراخوان می‌دهند. پس حتماً باور خدایی ره‌آوردی دارد و آن در وجود این انسان‌های کامل تجلی یافته است و این اثر تربیتی و هدایتی بیش‌تری دارد! علامه طباطبایی می‌فرماید: «این قاعده‌ای است کلی، یعنی هر معلم و مربی که بخواهد در تعلیم و تربیت اشخاص توفیقی به دست آورد باید خودش به گفته‌هایش عمل کند، همان گونه که برای الفاظ دلالت هست، عمل هم دارای دلالت است و اگر عمل برخلاف قول بود دلالت می‌کند بر این که در نفس صاحبش حالتی است مخالف گفته‌های او و می‌بینیم دل‌های مردم از شنیدن مواظب اشخاصی که خود در طریقه‌ای که به مردم پیش نهاد می‌کنند صبر و ثبات ندارند نرم نمی‌شود، چه بسا می‌گویند گفته‌هایش همه باطل است. زیرا اگر حق بود خودش به آن عمل می‌کرد...» [۴]

ضمن این که به ارتباط آنان با جهان نهان و قدرت جاوید الهی و علم و حکمت او بر آفرینش، تدبیر جهان هستی، هدف خلقت و امکان رستخیز و... برهان روشنی می‌آورد و نزول وحی را در می‌یابند و نگرش آن‌ها به جهان غیب و گرایش به شریعت‌های الهی و پیام بران و... افزون‌تر می‌شود. و رسالت همه‌ی پیام‌رسانان در گام نخست فراخوان خود، دعوت به بندگی حق تعالی است و سیاست‌مداری ایشان بر مدار توحید است و بزرگ‌ترین ویژگی ایشان مقام بندگی و «عید» بودن‌شان است. و خداوند متعال در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی فصلت می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» که گزیده‌ی نظر علامه‌ی در این باره چنین است: «مراد از دعوت‌گر در این آیه، رسول خداست و لفظ چون عمومیت دارد شامل همه‌ی کسانی که به سوی خدا دعوت می‌کنند و ممکن است غرض فاسد باشد نمی‌تواند «احسن القول» باشد و در دنباله‌ی

جمله آورده «عَمَلٌ صَالِحًا» به شرطی خودش عمل صالح نماید و عمل شایسته انجام دهد ولی ایمانی به حق نداشته باشد باز احس القول نیست به همین جهت شرط دیگری آورده که «قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی اعتقاد به اسلام داشته باشد، از سیاق برمی آید که «قال» این جا به معنای رأی و اعتقاد است» [۵]

نتیجه این که همه دعوت گران خود باور داشته و بارها به اسلام و ایمان خود اعتراف نموده اند و با کردار خود به توحید فراخوان داده اند. [۶] از این رو حضرت ابراهیم (ع) می فرماید: «وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ» [۷] «...و عبادو...» [۸] می بینیم حرکت انقلابی ابراهیم (ع) و شکستن بت ها نیز در اصل برای ایجاد تحول و انقلابی فکری در نهاد بت پرستان بود تا روح و فکر مردمی را که از نظر اعتقادی آن همه انحطاط یافته بودند که سنگ ها و چوب های تراشیده به دست خود را خدایان خویش می پنداشتند.

و از آن ها شفا می طلبیدند، دگرگون سازد و وجدان خفته آن ها را بیدار کند. هدف اصلی آن حضرت آن بود که تا جماعت نادان و کوردل به روشنی به ناتوانی بت ها و دفع زیان و جلب سود آگاهی یابند و به پوشالی بودن آن خدایان موهوم پی برند. آری هدف وی تنها شکستن فکر بت پرستی و روح بت پرستی بود چرا که شکستن چند عدد بت، به تنهایی فایده ای نداشت و آن ها فوراً بت هایی بزرگتر از آن ها را می ساختند و به جای آن می نهادند. ابراهیم (ع) در این انقلاب فرهنگی چنان پیروز بود که به تعبیر قرآن آن جماعت کوردل در برابر استدلال های منطقی ابراهیم (ع) در اثبات عجز و ناتوانی بت ها: «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ» [۹] به وجدان و فطرت شان بازگشتند و خود را مورد خطاب قرار دادند و گفتند که حقاً شما ظالم و ستم گرد.

«وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ» [۱۰] و خدا را گواه می گیرد که به این دعوت من تو آگاهی (وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا) [۱۱] و خود در آغاز سخن اقرار به بندگی می کند «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» [۱۲] «إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ فَاعْبُدُوهُ» [۱۳] و پیام برانی چون شعیب، هود، صالح و نوح (ع)، می گویند: «قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» [۱۴] «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» [۱۵] و خود اظهار اسلام و ایمان می نمایند و با کردار خود باورشان را تأیید می کنند. «وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [۱۶] «وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» [۱۷] «قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» [۱۸] و در آیات ۲۷ زحرف، ۴ ممتحنه و ۷۸ انعام نیز این اعلام بی زاری و فاصله گیری عملی به چشم می خورد و شخص شعیب (ع) به قومش می فرماید: نمی خواهم مخالفت کنم با چیزی که شما را از آن باز می دارم! «وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَيْكُمْ عَنْهُ» [۱۹] و در این باره علامه می فرماید: «از نظر دین اسلام هیچ غایتی برای حیات، جز توحید خدای سبحان در مرحله اعتقاد و عمل نیست، به این معنا که اسلام کمال انسانیت و غرض نهایی زندگی اش را این می داند که معتقد شود به این که برای او معبودی است که هر چیزی را او آفریده و برگشت هر چیزی به سوی اوست، و برای او اسمای حسنا و مثال های بلندی است، آن گاه بعد از تحصیل چنین اعتقادی در مجرای زندگی قدم نهاده، هر عملی را که انجام می دهد یک یک، حکایت از عبودیت او و عبودیت هر چیزی نزد خدای سبحان می نماید و به همین وسیله توحید پروردگار در ظاهر و باطنش سرایت نموده و خلوص در بندگی و عبودیتش از اقوال و افعال و سایر جهات وجودیش ظاهر می گردد، ظهوری که هیچ پرده ای نتواند آنرا بپوشاند، خلاصه ادب الهی و یا ادب نبوت، همانا عمل را بر هیأت توحید انجام دادن است. [۲۰]

و فراخوانی به کردار در فرمانی از ایزدی دریافت می شود که با پرسشی توبیخی می جوید که چرا چیزی را می گوئید که بدان عمل نمی کنید؟! «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» [۲۱] یا می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ» [۲۲] آیا کسی که به حق راه یافته سزاوارتر است به این که پیروی اش کنند یا کسی که راه خود نیافته و دیگران باید او را هدایت کنند؟! و ساحت فرستادگانش بسی پاک و معصوم و مصون از هر خطا و نافرمانی و... است پس در مقام اخلاص و تسلیم اند و الگوی رفتاری موفق و بندهی مخلص خدایند که در آیاتی چند این ها را ستوده است.

۲. زمینه سازی

فراهم سازی پیش نیازهای لازم و هم آهنگ با موضوع سخن و دعوت، کمک شایانی در آمادگی ذهنی، پذیرش، ایجاد انگیزه، آموزش بهتر و اثرگذاری بیش تری دارد، مقدمه چینی و اندیشیدن بر تمهیدات لازم در بسیاری از گفته ها و روش های نظری و عملی ایشان به چشم می خورد و خدای متعال با بیان این ها ضمن آموزش به انسان ها و معرفی الگوهای رفتاری در کار تربیت به توفیقات ایشان در اجرای روش های پسندیده و راه کارهای عملی و شناخت آسیب ها و... اشاره دارد. حضرت ابراهیم (ع) " در دعوت قوم خود این سان زمینه سازی می فرماید:

«يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» [۲۳]

«ما هذه التماثيل التي أَنْتُمْ لَهَا عَاقِبُونَ» [۲۴] «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ» [۲۵]

«هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضَرُونَ» [۲۶]

«أَفَلَا أَلْهَى اللَّهُ تَرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» [۲۷]

«فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ» [۲۸] «لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا» [۲۹]

«أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ» [۳۰]

«أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِشَيْءٍ مُبِينٍ» [۳۱]

«لَتَأْكُلُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» [۳۲]

این پرسش‌های بیدارگرانه به بهره‌گیری از شواهد تاریخی، دینی، سیاسی و اجتماعی و... در خور حال مخاطب و قابل حس و تجربه می‌انجامد و با دریافت‌های ایشان سازگاری دارد تا ضمن هم‌سویی با ایشان به ارائه‌ی برهان بر بی‌هوده بودن باور و اندیشه‌های ایشان دارد «لَقَدْ كُنْتُمْ أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» [۳۳]

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ» [۳۴]

«أَف لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» [۳۵]

«إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَّهْدِينَ» [۳۶]

«إِنَّا بَرَأؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ» [۳۷]

پس از تفهیم حقایق به سرزنش آن‌ها پرداخته و سپس باور درست خویش را نشان می‌دهد که راه راست در پیروی آن است.
«إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» [۳۸]

«إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [۳۹]

حضرت هود(ع) به رفتار بی دلیل آن‌ها اندرز می‌دهد و می‌فرماید: پدران شما نیز برهان درستی برای خدایی این بت‌ها نداشتند و خدایی بت‌ها جز نام گذاری شما چیزی نیست. و تنها در پندار شماست. به دست خود ساخته و به عبادت پرداخته اید. [۴۰]
- و لوط(ع): به بی سابقه بودن اشاره دارد، آیا عمل زشتی را مرتکب می‌شوید که پیش از شما هیچ‌یک از جهانیان مرتکب نشده‌اند. [۴۱]

- حضرت یوسف(ع): در جمع هم بندگان دعوت خویش با این تمهیدات آغاز می‌کند، "قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ" [۴۲].

و در پی فرمان آزادی نیز مقدمه چینی می‌کند تا به عزیز بفهماند در نهان اهل خیانت نبوده است. [۴۳].

و زمینه سازی و ترفند برای دیدار برادر کوچک‌تر و باز آمدن برادران برای خرید گندم و نگهداری او از این جمله اقدامات است. [۴۴]

و برادران را نیز با زمینه سازی و پرسش‌هایی چند متوجه می‌کند که در گذشته که جاهل بودید با یوسف چه کردید؟ [۴۵]
حضرت الیاس(ع): به بهترین بودن آفریدگار در برابر بت بعل می‌پردازد و می‌پرسد أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ وَاللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ؟ [۴۶]

- صموئیل (شموئیل): در پس درخواست فرمانده بر کارزار، نخست تمهیدات لازم می‌اندیشد و جویا می‌شود در خود می‌بینید اگر پیکار بر شما واجب شد، شانه خالی نمی‌کنید (آمادگی لازم دارید)؟ [۴۷]

حضرت زکریا(ع): در نیایش خود برای طلب فرزند، نخست از حال و روز و پیری و موی سپید و... می‌گوید و آن گاه از نازایی همسر و درخواست جانشین صالح [۴۸].

- شعیب(ع): به پند و عبرت تاریخ می‌پردازد و می‌گوید: ای قوم من دشمنی با من، شما را وادار می‌کند کاری کنید که به شما آن رسد که به قوم نوح و هود و صالح رسید و قوم لوط از شما چندان دور نیست. [۴۹]

- سلیمان(ع): پس از اطلاع از وجود ملک و ملکه‌ی سبا و گرایش آنان از سوی هدهد برای ایجاد زمینه‌ی دعوت او را به پیام کتبی گسیل می‌دارد، تا نتیجه‌ی دعوت را ارزیابی کند و بعد تصمیم به لشکرکشی با اقدام مناسب دیگر. (اَذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ) [۵۰].

- لقمان حکیم در قالب مثالی محسوس، زمینه سازی می‌کند که کیفر کردار از سوی خدای حساب گر، دقیق است. اگر عمل تو، هم وزن دانه‌های خردلی آن هم در دل سنگی پنهان باشد. یا در آسمان و زمین، خدای کاردان آن را برای حساب می‌آورد. [۵۱]

- مؤمن آل فرعون در رویارویی با اراده‌ی فرعونیان بر قتل موسی(ع) زمینه را با بیانات خود فراهم می‌کند که آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگار من خداست؟

و نهی از منکر می‌کند با تمهیدات عالمانه‌اش و متقاعد می‌سازد و منصرف می‌گرداند. [۵۲]

- یا از ایمانیان در گفت و گویی، به دوست مغرور و مشرک خود که متکی به خود بود این گونه. [۵۳]

تمهیدات لازم می‌اندیشد و به استفهام انکاری و ضمن توبیخ، به دعوت و بیان حقایق می‌پردازد: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالذِّی...» [۵۴]

- خواهر موسی پس از انجام مأموریت و تعقیب گهواره بدون این که درک شود از سوی دشمن در نقش ارشادی، خود را بروز می‌دهد و با چیدن زمینه‌های لازم و حفظ اسرار به تغذیه و سرپرستی همه جانبه راه‌نمایی می‌کند. [۵۵]

- آسیه زن فرعون نیز با زمینه سازی و پندهای خیرخواهانه مبنی بر گرفتن نوزاد به فرزندی و... فرعون را از کشتن کودک منصرف می‌سازد. [۵۶]

- ملکه سبا با اندیشیدن تمهیدات لازم بر آزمون سلیمان(ع) اقدام به ارسال هدایا می‌کند تا از اهداف دنیایی او مطلع شود. [۵۷]

- دختران شعیب(ع) با آماده سازی پدر و بیان ویژگی‌های توان مندی و امانت داری موسی(ع) او را برای اجیر نمودن و در نهایت ازدواج آماده می‌کنند. [۵۸]

۳. پرهیز از جبهه‌گیری

با نگرش در گفته‌های این دعوت گران خدایی درمی‌یابیم مخالفت با فعل است، نه با فاعل! برخورد با اندیشه و باور باطل است، نه گناه‌کار! پس جبهه‌گیری نیست! هر چه هست مسالمت است. اصلاح است در مشارکت دو سویه! «مَا أُرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ إِلَى مَا

أَن هَاكُمُ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ...» [۵۹]

چون هدف اصلاح و تربیت است، در برابر واکنش‌های تند جبهه گیران و دیر باوران، هرگز از رفتار مسالمت آمیز فاصله

نمی‌گیرند. حضرت نوح(ع) در پاسخ به بیانات کافران که اظهار داشتند: نمی‌بینیم شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه شما را دروغ گو می‌انگاریم. [۶۰] در نهایت لطف و گذشت و به دور از هر گونه موضع‌گیری تنش‌زا و مقابله‌ی تند و اهانت آمیز فرمودند: گویا به خاطر ادعای رسالت من، انتظار دارید ادعای فضیلتی بر شما بکنم، می‌پندارید بر من لازم است که گنج‌های رحمت الهی را مالک و کلید دار باشم، و در آسمان و زمین به دل خواه خود تصرف نمایم و از رتبه فرشتگان هم بالاتر روم و این‌ها به نظر شما فضیلت است؟! من جز مسؤولیت رسالت هیچ ادعایی ندارم و به داشتن هیچ یک از این‌ها که به نظر شما فضیلت است ادعایی نکردم تا مرا تکذیب کنید. [۶۱]

و در صورت تکذیب هم، با مردم رفتاری ناپسند ندارد، به خدا پناه می‌برد و گله‌گذاری و درخواست یاری و داوری می‌کند. [۶۲]. حضرت هود(ع) نیز در برابر اتهام سفاهت قوم خود که می‌پنداشتند، به علت حرمت شکنی بت‌ها، دست خوش سفاهت شده، با کمال ادب و احترام پاسخ می‌دهند که ای قوم من! در من سفاهتی نیست من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. [۶۳] و سرانجام در پی دروغ انگاری قوم از خدا یاری می‌خواهد. [۶۴].

حضرت ابراهیم(ع) در پی دعوت و مجادله‌ی با قوم و پدر خوانده‌ی خویش، چون به ناکار آمدی روش‌های اصلاحی می‌رسد و تهدید به سنگ سار می‌شود، بدون جنجال، راه خویش باز می‌گیرد و با فرستادن سلام و درود و آمرزش خواهی به کناره‌گیری و اعلام انزجار قلبی و برخورد عملی دست می‌زند. [۶۵]

هابیل در برابر تهدیدات برادر سوگند خورده و کمر بسته به قتل او می‌گوید: اگر تو بر کشتن من دست بگشایی من هرگز به قتل تو دست دراز نمی‌کنم و خدا ترسی را مانع قتل برادر می‌خواند و می‌گوید: می‌خواهم تو بار گناه مرا بدوش بکشی و از دوزخیان گردی. [۶۶]

عیسی مسیح(ع) نیز تا بوی کفر از قوم خود حس می‌کند برای اتمام حجت و ابراز لطف بی‌پایان الهی و رأفت و مهرورزی برای نجات آخرین باز ماندگان از افراد قوم خود فریاد استنصار سر می‌دهد و از جبهه‌گیری و نفرین و سرزنش دست بر می‌دارد. [۶۷] حضرت موسی(ع) نیز چون از میقات بر می‌گردد و اوضاع دگر گونه می‌بیند از سامری (فتنه‌گر) می‌پرسد قصه‌ی تو چیست؟! چون شرح قصه‌ی پردازی وی را با دروغ و پنهان کاری می‌شنود، تنها او را طرد نموده و می‌گوید: برو که بهره‌ی تو در زندگی همین است. [۶۸]

مؤمن آل فرعون هم در نهی از منکر و باز داشت فرعونیان از قتل موسی با پرهیز از جبهه‌گیری و بسنده به ارشاد و خیر خواهی بی‌طرفانه و اقامه‌ی دلیل خردمندانه ظاهر می‌شود و توفیق می‌یابد. [۶۹]

عادل‌ی خردمند از اصحاب بستان نیز در برابر گفتار و اراده‌ی جمعی قوم خود بر چیدن میوه‌ها بدون گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» و دخالت دادن و تأثیر اراده‌ی الهی و سوختن باغ به ایشان یاد آور می‌شود، نگفتم چرا خدای را تسبیح نمی‌گویید؟ و او را از داشتن شریک منزه نمی‌دارید؟ [۷۰] و به ارشادات خود ادامه می‌دهد بدون موضع‌گیری تند، تا ایشان اظهار رغبت و باز گشت به سوی خدا نموده و زبان به تسبیح پروردگار و اعتراف به ظلم خویش می‌نمایند. [۷۱]

ناصران از بنی اسرائیل نیز در اعتراض گروهی به نهی از منکر ایشان به مسالمت جواب می‌دهند و آرزوی تقوا پیشگی می‌نمایند و می‌گویند؟ تا پند ما عذری باشد در پیش گاه خدا و امید است که پرهیزکار باشید. [۷۲]

و ایمانیان نیز در پاسخ به سخن یاهو و بی‌هوده می‌گویند: کردار ما، از آن ما و کردار شما از آن شماست، سلام بر شما، ما خواهان (معاشرت) نادانان نیستیم. «لَتَأْتِيَ أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» [۷۳] زن فرعون نیز در بازداشت شوی خود از قتل نوزاد (موسی) بدون هیچ واکنشی که خبر از جبهه‌گیری او داشته باشد ظاهر می‌شود، تنها در نقش داعی به خیر با پندهای مهرورزانه و عاطفی باز می‌دارد. [۷۴]

تنها در آخرت است که میان بهشتیان و دوزخیان جبهه‌گیری و درخواست و رد خواهش‌های ایشان تصریح شده [۷۵] و در میان خود دوزخیان که هم دیگر را متهم می‌سازند و هر یک از دوستان و پیروان و رهبران، دیگری را متهم گم راهی خود می‌کنند و درخواست عذاب سخت و افزون بر هم دیگر می‌نمایند. [۷۶]

و چه بسا در صورت شهادت گواهان نیز علیه خود موضع می‌گیرند و واکنش‌های اعتراضی از خود بروز می‌دهند که چرا؟ [۷۷]

۴. تکرار و استمرار

اصل تکرار و تذکرات پی در پی و دامنه دار بودن دعوت و امر آموزش و تربیت در ادامه‌ی راه ضروری است، اگر توفیقی در کار حاصل شد تا نقش بستن در ذهن و ظهور در کردار و گفتار با واژگانی متفاوت و در قالب‌های مختلف و روش‌های هم‌آهنگ طرح و عرضه شود تا به باروری اندیشه‌ها بیانجامد و آموزه‌ها ماندگار گردد. ثورندیک [۷۸] متوجه اهمیت این قانون شد که اعاده و تکرار هر امری به حفظ آن منجر می‌شود و سستی در تکرار مایه‌ی فراموشی خواهد شد. [۷۹] و این شیوه‌ی تذکر پی در پی بسی سودمند است و تربیت در کتاب خدا که ذکر است، از سوی فرستادگانی که مذكر هستند و با آداب بندگی و نیایش و نماز که به یاد اوست همه و همه برای غبار روبی از صفحه‌ی دل و جان آدمی است تا گرفتار فراموشی نشود و دانسته‌ها و آموخته‌ها و بایسته‌ها را تضمین کند.

و تربیت ضرورتی است بدون تعطیل، همه آن و همه‌جا! و در بیان نخستین مربی بزرگ و بردبار (حضرت نوح(ع)) می‌خوانیم: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا» [۸۰] «ثمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا» [۸۱] پروردگارا! من قوم خود را شبانه روز فراخواندم سپس آن‌ها را به آواز بلند خواندم، آن گاه آشکارا و در نهان (ودر خلوت و خصوصی) دعوت نمودم!

و در واپسین لحظات زندگی آدمیان، تربیت و هدایت الهی از سوی این مربی وارسته ادامه دارد که به پسرش فرمود: «يَا بُتَي اِرْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» [۸۲] با ما سوار شو و از زمهری کافران مباش که امروز کسی را نگاهبانی نیست مگر آن که خدای

رحمی نماید! «قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ» [۸۳] و تکرار برای یادآوری و پایبندی به آموزه‌ها، پیمان‌ها، ضروری است، تا غبار غفلت از دل و جان بزدايد آن‌سان که خضر(ع) در جهت یادآوری شرط نخست همراهی‌اش با موسی(ع) یادآور می‌شود: نگفتم! «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» [۸۴] تو نمی‌توانی بردبار باشی با من و از بعثت پیام بران شاید در طول زمان همین تکرار و یادآوری بوده باشد که هر يك در مقطعی و برای هر امتی مبعوث شدند تا فراموش شده‌ها را یاد آورند و از عهد «الست» گویند و تکرار دعوت‌ها، بیم‌ها و انذارها و بشارت‌ها و بیان احکام و عقاید و اخلاق و ارزش‌ها همه و همه برای ملکه شدن در روح و جان آدمی بوده تا از اندیشه و باور به عمل رسد و محتوای همه شریعت‌ها و آموزه‌های همه رسولان از آغاز تا انجام یکی بوده و آن دین اسلام «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» [۸۵] و تکرار و تفاوت در بیان و... برای همین منظور بوده است.

برای تثبیت تعلیمات و تذکرات تا مرحله‌ی عملی شدن و ظهور در کردار و ملکه شدن، نیاز به تکرار و تداوم امر تربیت در موارد گونه‌گون به عنوان يك اصل اثرگذار مطرح است. از این رو در سیره‌ی مربیان خدایی می‌بینیم که حضرت نوح(ع) در فراخوان به توحید بارها فرموده: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» [۸۶].

برای معاد بیم داده و از روی مهر فرموده: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ» [۸۷].

برای نبوت و نداشتن چشم داشت بارها تکرار کرده است: [۸۸]

حضرت هود نیز چون صالح و شعیب و لوط همه موارد بالا را تکرار نموده، خود را معرفی نموده‌اند و بی‌زاري از مشرکان را به رساترین فریاد اعلام داشته‌اند.

ابراهیم(ع) در اعلام بی‌زاري از مشرکان و نیایش و دعا در حق ذریه‌اش به تکرار روی آورده است.

یعقوب(ع) و سوسه‌های نفسانی فرزندان در کنار صبر برگرفتاری پیش آمده را تکرار کرده است [۸۹].

تکرار در نیایش و دعا‌های انبیا به ویژه زکریا(ع) به خوبی از این اصل خبر می‌دهد.

حضرت شعیب(ع) بیش از هر ۵ بار به پیمانه و ترازوی عدل و نکاستن از آن توصیه فرموده است. داوود و سلیمان C در شکرگزاری استمرار خود را ثابت کرده‌اند.

عیسی(ع) در معرفی خود و بیان معجزات خود و یاری خواهی برای ایمان آوردن چه بسا تکرار دارد.

موسی(ع) به رسالت و مقام نبوت خود بارها اشاره دارد، به جادو و جادوگری اشارتی چند دارد.

پیام بر اسلام بیش از ۶ بار به نفي اجر و مزد خود در قبال رسالت‌اش می‌پردازد و از مصادیق اجر، مودت در قریب را طرح می‌کند.

حواریون به گرایش و باورمندی‌شان و نیز به پیروی‌شان از رسول خدا پافشاری دارند و باز می‌گویند.

۵. اصلاح در حد توان (بسنده به هر میزان)

تلاش به‌اندازه‌ی توان از دیگر آموزه‌های این گفته‌ها از سوی حق تعالی است از زبان تلاش‌گران مخلص خود، که حضرت شعیب(ع) فرمود: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» [۹۰] می‌خواهم اصلاح کنم تا جایی که توان دارم! پس باید تا سر حد توان در اصلاح و تربیت کوشید.

حضرت شعیب(ع) می‌خواهد تنها مشکلات اقتصادی را چاره سازد و تا تقوای اقتصادی داشته و در داد و ستد به عدل رفتار نمایند و از کم فروشی پروا کنند.

حضرت لوط(ع) نسبت به هم جنس گرایی و قطع نسل و لذت جویی به بدترین شکل و خارج از مجاری طبیعی توجه دارد.

الیاس(ع) به بت‌بعل مقابل بهترین آفریدگار و ابراهیم(ع) به بت‌پرستی در پیچیده‌ترین اشکال و موسی(ع) به گوساله پرستی قوم می‌پردازند.

۶. مهرورزی

رفتار محبت‌آمیز و عاطفی، جلب احساسات و رضایت‌مندی افراد را به دنبال دارد، چون مردمان بنده‌ی نیکی‌اند! (الْإِنْسَانُ عَبِيدٌ لِلْإِحْسَانِ).

و می‌بینیم رسولان پرمهر خدایی در گفتار و کردار خویش سخن به مهر گفته‌اند و بسی توفیق عملی یافته‌اند گاهی مردمان را با واژه‌ی برادر «اخاهم» یا «اخوهم» خطاب کرده و گاهی قوم، خود خوانده‌اند. «قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي» [۹۱]

و چون خشم‌گین برمی‌گردد و جانشین را بازخواست می‌کند، هارون(ع) با واژگانی پر از مهر و عاطفه او را مورد خطاب قرار می‌دهد: «يَا بْنَ أُمٍّ...» [۹۲] و خشم او را فرو می‌نشانند.

ای پسر مادرم! (ای هم خون، برادرم)...

و در نیایش و آمرزش‌خواهی نیز به برادر و باورمندان و... توجه دارند و یادی می‌کنند «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي» [۹۳]

«قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» [۹۴] و این خواهش در پی عاطفه و مهر به فرزند است که برایش خیر می‌خواهد، طلب امامت، شهر امن (امنیت اجتماعی)، روزی فراوان و... [۹۵] و درخواست دارد تا از بت‌پرستی نگاه دارد و باورشان را اصلاح کند. «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» [۹۶] «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ» [۹۷] و نیز از روی عاطفه فرزندی برای پدر طلب رحمت و

آمرزش می‌کند «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي» [۹۸] «لَأَسْتَغْفِرَ لَكَ» [۹۹] «وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» [۱۰۰] و برخی از روی مهر بیم‌ناک حال و آینده‌ی امت‌اند «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ» [۱۰۱] «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» [۱۰۲] «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ» [۱۰۳] و با وجود مهر برادری از انتقام و مقابله‌ی به مثل دست می‌کشد و برادرکشی نمی‌کند «مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» [۱۰۴]

و امت را به مهر، پیرامون خود نگه می‌دارد «وَ مَا أَنَا بِطَارِدٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» [۱۰۵]

«وَمَا أَتَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ» [۱۰۶] و در حق ایمان آورندگان دعا می‌کند «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِرَبِّائِي وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» [۱۰۷] و حضرت نوح(ع) در آخرین لحظات دعای ویژه‌ای در حق فرزند دارد که نشان از مهر و عاطفه‌ی پدری است «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي» [۱۰۸] «منهای هر ویژگی فرزند» یا از روی احساسات قلبی و محبت به فرزند پند می‌گوید: «یا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا» [۱۰۹]

و مهر یعقوب(ع) در دوری یوسف‌اش «قَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يَوْسُفَ» [۱۱۰]. به گریه و زاری کشاند تا نابینا شد (این مهر را عاطفی ترکیبی گویند یعنی علاوه بر مهر فطری پدری بر فرزند، ویژگی‌های برجسته‌ی دیگری هم دارد و بر عاطفه‌ی طبیعی افزوده می‌شود مثلاً: پسر با ادب، باهوش، مؤمن، مهربان، زیبا و...) [۱۱۱].

حضرت نوح(ع) در آیاتی چند به ایمانیان و فرزند خود و واردان بر سرای خویش ابراز لطف و مهر نموده و اظهار می‌دارد: «وَتَجْنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [۱۱۲]. «وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا» [۱۱۳]. «رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي» [۱۱۴]. حضرت صالح(ع) به قوم خود می‌فرماید: «لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» [۱۱۵] وَ تَصَحَّتْ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ [۱۱۶] چرا به بدی و گناه پیش از نیکی شتاب می‌کنید؟

حضرت لوط(ع) برادرانه پیام خویش می‌رساند. قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ [۱۱۷]. و درخواست نجات خانواده‌اش را دارد [۱۱۸]. ابراهیم(ع) در توصیه به دین داری فرزندان [۱۱۹] آموزش خواهی برای آرز [۱۲۰] و مورد خطاب قرار دادن آزر (یا اَبْت) [۱۲۱] به این اصل توجه دارد و در بیان خواب خویش از روی لطف به اسماعیل می‌فرماید و نظر او را می‌جوید: «قَالَ يَا بُنَيَّ» [۱۲۲] و مقام امامت را برای ذریه‌اش می‌خواهد. [۱۲۳]

و اسماعیل(ع) نیز در کمال مهر و مودت به پدر عرضه می‌دارد: «يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» [۱۲۴] حضرت یعقوب(ع) در هجران فرزند فریاد «یا اَسْفَى» سر می‌دهد تا بینایی خویش از دست می‌دهد [۱۲۵].

حضرت یوسف(ع)، هم بندی خویش را با لطف صدا می‌زند «یا صَاحِبِي السَّجْنِ» [۱۲۶] و یا برادر کوچک خود را می‌نوازد و خویشتن را بدو معرفی می‌کند تا ترس و هراسی نداشته باشد [۱۲۷]. و پدر را چنین خطاب می‌کند: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ» [۱۲۸].

موسی(ع) به جانشینی هارون می‌اندیشد و از خدا می‌خواهد تا وزیری از اهلش قرار دهد [۱۲۹].

پیام بر اسلام به هم نشین خود دل داری و روحیه می‌دهد که نترس خدا با ماست. «يَقُولُ لِصَاحِبِهِ» [۱۳۰].

لقمان به فرزندش پند می‌گوید: «یا بُنَيَّ» [۱۳۱].

مردی که از دور آمد به موسی گفت: من خیرخواه تو هستم، می‌خواهند تو را بکشند از شهر خارج شو [۱۳۲].

مؤمن آل یاسین در اندرز قوم خود حتی پس از مرگ خیرخواهی می‌کند می‌گوید: «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي» [۱۳۳].

– مؤمن آل فرعون از عذاب آخرت پروا می‌دهد از روی دل سوزی و مهر و شفقت. [۱۳۴] – مادر حضرت مریم او و ذریه‌اش را از شر شیطان به خدا می‌سپارد. [۱۳۵]

۷. گذشت

از درس‌های خوب این مکتب آموزشی و آموزه‌های نقل قول، تعلیم روح گذشت است که اگر در کار تربیت، آزاری دیدید، اهانتی شدید در مقام انتقام برنیايید، سخت نگیرید! گله‌ای نگذارید...!

در گام نخست، شاگردی چو موسی(ع) بر اثر فراموشی از پیر و استاد خود می‌خواهد که او را مؤاخذه نکند و بر او سخت نگیرد «قَالَ لَا تَأْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَ لَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا» [۱۳۶] و در بازخواست از هارون وزیر «مَا مَتَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا... أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي» [۱۳۷] با پاسخ عاطفی «يَا بَنِيَّ لَا تَأْخِذْ بِلِحْيَتِي» [۱۳۸] «فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ» می‌گذرد، گذشتی کریمانه! و از سامری نیز قصه‌اش را می‌پرسد «فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِي» [۱۳۹] پندی می‌گوید که برو و به معبود خود بنگر... «قَالَ فَادْهَبْ» [۱۴۰] و گذشت‌ها یا برای خوشنودی خداست یا خوف از خدا، آن‌سان که هابیل می‌گوید: «مَا أَتَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» [۱۴۱] و می‌گذرد و گناه برادرکشی را بر دوش آن برادر نگون‌سار می‌افکند!

و گذشت مقتدرانه‌ی حضرت یوسف(ع) نسبت به برادران خود مطرح است که دریافتند این عزیز خدا در ملک مصر همان برادر افکنده در چاه است شرم‌سار شدند که فرمودند: «لَا تُتْرَبُ عَلَيَّ الْيَوْمَ يَقْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» [۱۴۲] و چون تهمت دزدی شنید از برادران گفت: «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَاثٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» [۱۴۳].

در حالی که سخت برآشفته گذشت. و چون عزیز از او می‌خواهد «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» از گناه زلیخا نیز می‌گذرد.

و حضرت یعقوب(ع) نیز با روشن شدن راز کردار ناپسند فرزندان از ایشان گذشت و وعده‌ی آموزش خواهی داد «سَوْفَ أَسْتَقْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» [۱۴۴] و سیره‌ی همه‌ی پرورش یافتگان و برگزیدگان خدایی، اقتضایی جز این ندارد، نمونه‌ی بارزش گذشت و عفو عمومی پیام بر اسلام پس از فتح مکه است!

مؤمن آل یاسین نیز پس از کشته شدن به دست مردمان خود در حمایت از رسولان ضمن گذشت آرزوی نیک برای دانایی قوم و پندگویی پس از مرگ می‌کند «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي» [۱۴۵].

۸. یادآوری نعمت‌ها

یادآوری نعمت‌های ارزانی شده، مایه‌ی بیداری، سپاس‌گزاری، دوری از غفلت زدگی، فراموشی، خودپسندی و تلاش در گرمی‌داشت بخشنده‌ی عطایا و... است و بحثی از تلاش‌های تربیتی دعوت‌گران خدایی در این راستا بوده که به نعمت‌ها و بخشش‌های یزدان توجه دهند، تا انسان‌ها از استقلال و طغیان و نسیان و... به خود آیند و به خدا رو کنند! اگرچه ذات اقدس باری تعالی و در آیاتی چند به یادآوری نعمت‌های پر شمار خود فرمان داده بود [۱۴۶] و برای پند و تربیت مردمان از زبان مربیان

و الگوهای رفتاری و تربیتی می‌گوید تا اثر گذار باشد و آموزه‌هایش را در وجود الگوهای رفتاری بیان نماید که این شایستگان پرورده‌ی من هستند و برای پرورش شما با این ویژگی‌ها آمده‌اند! پیروی از این‌ها، پیروی من است و سخن این‌ها سخن من است و مورد تأیید و دورنمای پیروی کمال مطلوب و سعادت است و تحقق وعده‌های من درباره‌ی باورمندان و مخلصان از این رو حضرت موسی(ع) به قوم خود می‌گوید: «يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا وَ أَنَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» [۱۴۷]

«اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجِيَكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يَذْبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ» [۱۴۸] و او شما را بر جهانیان برتری داد. «وَهُوَ فَضْلُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» [۱۴۹] و پیام بر اسلام به مؤمنین یادآوری می‌کند، امداد پروردگار را با هزاران فرشته‌ی فرود آمده در جنگ بدر «أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُتَرَلِّينَ» [۱۵۰] تا با روحیه‌ای مضاعف و ایمانی راسخ و امیدی فزاینده در راه خدا به کار و زار بپردازند. و در جهت یادآوری نعمت خدا به زید حارثه (پسرخوانده‌ی خود) می‌فرماید: «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ» [۱۵۱] و در گفتار و سیره‌ی حضرت داود و سلیمان C می‌بینیم که در جهت شکرگزاری نعمت‌های الهی می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» [۱۵۲]

و درخواست دارند: «أُورِغْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ» [۱۵۳] و از تعالیم این مربیان بزرگ است که قدردان نعمت‌های ارزانی شده می‌باید بود! و خدا از زبان ایشان نقل می‌کند تا به بندگان این پیام مهم تربیتی و ارزشی را منتقل سازد که بهره‌مندان از نعمات الهی، وارستگی هستند شکرگزار و شایستگی هستند قدرشناس! دچار غرور و دنیازدگی و غفلت و خودفراموشی و خدا فراموشی نشده‌اند. و حضرت هود در این باره می‌فرماید: «وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [۱۵۴] به یاد آرید جانشینی خود را پس از قوم نوح...

و حضرت صالح(ع) نیز به همین جانشینی قوم پس از عاد اشاره دارد: «وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَخَذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَحْنَثُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» [۱۵۵] و حضرت یوسف(ع) نیز در تأویل رؤیای خویش در محضر پدر و خانواده و... یادآور نعمت‌های ارزانی شده‌ی خدا بر خود می‌شود تا غرور او را نکیرد و به همگان نیز این رسم وفا را بیاموزد و می‌فرماید: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» [۱۵۶] «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنَ السِّجْنِ» [۱۵۷]. و ذی‌القرنین نیز به تمکن الهی متذکر می‌شود و بهترین می‌خواند: «قَالَ مَا مَكْنِيَ فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ» [۱۵۸]

– ایمانیان نیز در نیایش‌های خود به نعمت‌های خدا توجه داشته و زبان به سپاس و ستایش می‌کشایند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا» [۱۵۹]. «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ» [۱۶۰] می‌خواهند از خدا که ما را وادار تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای شکر گزاریم و کار شایسته‌ای انجام دهیم که تو می‌پسندی!

– حضرت مریم h در پاسخ پرسش زکریای پیام‌بر(ع) از این نعمت‌ها از کجاست؟ یادآور نعمت‌های خدا می‌شود و می‌گوید از نزد خداست! [۱۶۱]

– و بهشتیان نیز با بهره‌مندی از نعمات بهشتی زبان به ذکر نعمت‌ها گشوده گویند: این همان است که قبلاً روزی مان شده بود! [۱۶۲] و به حمد و ثنا می‌پردازند [۱۶۳]، [۱۶۴]. به جهت برخورداری از نعمت‌ها و...

– حضرت صالح(ع) نیز به یاد آوری نعمت‌ها می‌پردازد و می‌فرماید: «فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ». [۱۶۵] نعمت‌های خدا را یاد آرید و در (این) سرزمین سر بر فساد ندارید.

۹. مجادله احسن

جدال احسن روشی است که فرد با پذیرش باورهای طرف مقابل و زمینه‌سازی روانی و ذهنی به کمک واقعیت‌های محسوس و ملموس، به اثبات نظر صحیح و درست خود مبادرت می‌ورزد.

انتخاب نیکوترین شیوه برای ستیزاندیشه‌هاست، برخورد رأی‌ها و بهترین راه بازشناسی حقیقت در کنار یک‌دیگر است. از جبهه‌گیری، ستیزه‌جویی، کینه‌توزی، و رفتار خشونت آمیز باز می‌دارد. هم سویی و هم‌سازگاری است تا با پرسش و پاسخ، برتر گزینی صورت گیرد و از بهترین‌ها پیروی گردد «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» [۱۶۶] یعنی گریز از عناد، یکی شکست خورده و دیگری غالب نیست! ایجاد زمینه‌ی بیداری اذهان و اندیشه‌ها و وجدان‌های خفته، عقل‌های مغلوب و... تا به تکاپو افتند و خودآگاهانه بپذیرند. و این روش در تعلیم و تربیت این مربیان نمونه خودنمایی می‌کند و خداوند بدان‌ها اشارت نموده تا روش‌های آنان را مهر تأیید زده و به پیروان، الگوی رفتاری معرفی نماید. اگر خود به طور مستقیم فرمان به جدال احسن داده بود. «وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». [۱۶۷] چرا که یکی از ویژگی‌های انسان جهول جدال و ستیزه‌جویی اوست و آفریدگار حکیم بدان اشارتی فرموده است: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» [۱۶۸]. و ضعیف و ناسپاس و شتاب‌زده و آزمند و بینا به حال خود [۱۶۹]. در این بیان به این جدال‌های پربار و نیکو اشارتی می‌رود:

حضرت موسی(ع) در پاسخ فرعون که گفت: «إِنِّي لَأُظَنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» [۱۷۰] فرمودند: «وَ إِنِّي لَأُظَنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مُتَبَوَّرًا» [۱۷۱] فرعون برای فریب مردمان به یقین سخن می‌گوید و او را سحرشده می‌خواند و ایشان هم با علم و یقین او را هلاک شده می‌خواند، چون معجزه‌های او را به حق دانسته و انکار می‌کند!

و حضرت ابراهیم(ع) با نمرود که ادعا داشت توان میراندن و زنده کردن دارد و می‌گفت: «أَنَا أَحْيَى وَ أَمِيتُ» فرمود: «رَبِّی الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ» [۱۷۲] و در بیان دیگر تیر خلاص را بر ناتوانی اوزد و فرمود: «فَأَنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ...» [۱۷۳] اگر توان‌مندی، خورشید را از مغرب در آور [۱۷۴]! و با پدر و قوم خود به جدال‌اندیشه و باور می‌پردازد و

می‌فرماید: «أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً...» [۱۷۵]

و یا در هم سوئی با ایشان، جهت بیداری و توجه آن‌ها به وجود آفرینش‌گر توانا، اظهار می‌دارد که این ستاره پروردگار من است «هذا ربی» [۱۷۶]. چون افول می‌کند از باورش دست بر می‌دارد!

و پس از دیدن ماه و خورشید نیز، نخست سازگاری خود را با باور ایشان بروز می‌دهد و در فرجام، برهان خود بیان نموده و بی‌زاری می‌جوید، تا بی‌هوده و باطل بودن باورشان را ثابت کند. و چون بت‌ها را می‌شکند، قوم سوی او می‌آیند و می‌پرسد:

«قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْنُونَ وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ» [۱۷۷]

چون متهم می‌شود می‌گوید: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْتَأْذِنُهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»؟ [۱۷۸]

«هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ» [۱۷۹]

و بدین سان به خود می‌آیند که شگفتا! از این همه غفلت و پوچی و...!

و پیام بری از بنی‌اسرائیل با مردمی که درخواست فرمانده برای کارزار کردند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بِسُطَّةٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ» [۱۸۰]

گفتند: ما سزاوارتریم و او را ثروتی نیست! «تَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَلِكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُوْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» [۱۸۱]. تا که اراده و و گزینش خدای را بیان داشت و ارزش مجادله‌هایی و برادرش را می‌بینی! [۱۸۲]. تا حقیقت پذیرش خداوند از پرهیزکاران و چهره‌ی متقین عیان شود.

و جدال لوط (ع) را با گروه تعقیب کننده‌ی رسولان الهی تا منزل‌گه‌اش را در آیات ۷۸ به بعد سوره‌ی هود می‌خوانیم، همه و همه‌ی این آموزه‌ها در قالب جدال برای روشن‌گری است و در نقل‌های این‌ها، خداوند را شاید قصد این بوده خردمندان، روش نیک مجادله را از مریبان دل سوز فراگیرند و به کارگر بودن آن، در بیداری هرچند شماری از هشیاران توجه کنند و از الگوهای رفتاری پیروی نموده و به ویژگی‌های هر یک از فضای صدور، زمان، مکان و لحن و... خوب بنگرند و به کار گیرند.

حضرت نوح (ع) در مقابل ادعای واهی قوم مبنی بر گم راهی ایشان می‌فرماید: «يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» [۱۸۳]. و یا می‌فرماید: ای قوم من به من بگوئید: اگر از ناحیه‌ی پروردگارم معجزه‌ای داشته باشم و از سوی خود مرا رحمتی داده باشد که بر شما پنهان بوده، آیا می‌توانم شما را به پذیرش این ناگزیر سازم، هرچند که آن را ناپسند دارید؟ [۱۸۴]

و یا در مقابل کافران مبنی بر راندن ایمانیان از پیرامون خود می‌فرماید: ای قوم اگر آن‌ها را طرد کنم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد، چرا توجه نمی‌کنید؟ [۱۸۵]

در برابر بیان کفار که اظهار داشتند: "وَ مَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ تَنْظُرُونَ كَاذِبِينَ". فرمودند: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ» [۱۸۶].

حضرت هود (ع) فرمودند: آیا با من برسر خدایی بت‌ها که جز نام گذاری شما بر آن‌ها نیست به دست خود ساخته و به عبادت آن‌ها پرداخته اید مجادله می‌کنید؟ پدران شما نیز برهان درستی بر خدایی این بت‌ها نداشتند «أَتَجَادِلُوتَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ» [۱۸۷].

حضرت صالح (ع) فرمودند: ای قوم من چه می‌گوئید اگر در این فراخوان بر حجتی روشن از پروردگارم باشم و از جانب خویش رحمتی به من داده باشد؟ اگر او را نافرمانی نمایم. چه کسی در برابر خدا مرا یاری خواهد کرد؟ پس شما چرا جز خسارت نمی‌افزایید؟ [۱۸۸]

حضرت ابراهیم (ع) فرمودند: «أَتَيْقَا آلِهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» [۱۸۹]. آیا به محض دروغ معبودهایی را جز خدای می‌خواهید پس پندار شما درباره‌ی پروردگارتان چیست؟ «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»؟ [۱۹۰] این تندیس‌ها که شما ملازم پرستش آن‌ها هستید چیست؟

گفت: آیا در آن چه می‌پرستید تأمل کرده اید؟ شما و پدران تان؟ [۱۹۱]

و در پایان می‌فرماید: آیا با من درباره‌ی خدا احتجاج می‌کنید و حال آن که مرا هدایت فرموده و من از کسانی که شریک‌اش قرار می‌دهید نمی‌ترسم چرا متذکر نمی‌شوید؟ و چگونه از آن چه شریک خدا کرده اید بترسم در حالی که شما نمی‌ترسید از این که بر خدا شریک گرفته اید که خداوند دلیلی درباره‌ی آن بر شما نازل نکرده است. پس کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتر است اگر می‌دانید؟ [۱۹۲]

هابیل با برادر خویش بر سر پذیرش قربانی به شرط تقوا و سوگند وی بر قتل برادر به جدال می‌پردازد که من نمی‌خواهم دست به قتل تو بگشایم من خوف خدا را دارم، می‌خواهم بار گناه مرا بر دوش کشی و از دوزخیان گردی و سزای ستم کاران همین است. [۱۹۳]

می‌گویند چرا که نه! و دوری از یار و دیار و فرزند خویش را گواه می‌گیرند چرا کار و زار نکنیم؟ [۱۹۴]

حضرت شعیب (ع) می‌فرماید: ای قوم من چه می‌گوئید: اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او مرا موهبتی نیکو (نبوت) عطا کرده باشد. [۱۹۵]

پیام بران الهی در پندار زدایی قوم ناباور خود می‌گویند: مگر درباره‌ی خدا پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین شکی هست؟ [۱۹۶]

شما را می‌خواند تا بخشی از گناهان تان را ببخشاید و اجل شما را تا مدتی به تأخیر اندازد. [۱۹۷]

موسی (ع) در پاسخ فرعون که گفت: فَمَا رَبُّكُمَا؟ فرمود: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ» [۱۹۸]. پرسید حال نسل‌های گذشته چیست؟ گفت: «عَلِمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ» [۱۹۹]. و چون منتی نهاد بر او و از گذشته‌اش گفت: تو نوزادی بودی و تو را پروراندیم و سال‌های عمرت را در میان ما سر بردی، فرمود: آیا این نعمتی است که بر من منت آن را

می‌نهی که بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای؟ [۲۰۵]

پیام بری که سوی ناز پروردگار آمده بود، پرسیدارگر من آیینی برای شما بیاورم که از آن چه پدران خود را بدان یافته اید بهتر و هدایت کننده‌تر باشد باز هم از آن‌ها پیروی می‌کنید؟ [۲۰۱]

و ایمانیان در مقابل پرسش غرض ورزانه‌ی کافران که می‌پرسیدند خدایان چه نازل کرده؟ [۲۰۲] می‌گفتند: خیری نازل کرده! و کافران در مقابل چنین پرسشی می‌گفتند: «اساطیر الاولین» افسانه‌ی پیشینیان! [۲۰۳] و در پاسخ ناباوران که می‌جستند خدایان چه گفت؟ پاسخ می‌دادند: حق را! «قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» [۲۰۴].

و مجادله‌ی ایمانیان با منافقان نیز در قیامت است که می‌پرسند: اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ گویند: چرا؟! «قَالُوا بَلَىٰ» [۲۰۵]. چه چیزی شما را به دوزخ کشانده؟ [۲۰۶] گویند: ما از نماز گزاران نبودیم! لَمْ نَكُنْ مِنَ الْمُصَلِّينَ! و با اهل باطل نشست و برخاستی داشتیم. [۲۰۷]

۱۰. اطناب

گاهی شرایط زمان و مخاطب و... اقتضا می‌کند تا سخن به شرح و گسترده‌گی گفته شود تا انسی ایجاد و حق مطلب ادا گردد و سکوت بر آن روا باشد، مثلاً در برابر پرسش بسیار گزیده و مختصر (کوتاه) خداوند متعال آن چیست به دست تو؟ حضرت موسی(ع) درباره‌ی عصایش می‌فرماید: «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشَ بِهَا عَلَى عَظْمِي وَ لِي فِيهَا مَأْرَبٌ آخَرِي» [۲۰۸]

یا حضرت عیسی(ع) در برابر بازخواست پروردگارش، که آیا تو گفته‌ای به مردم که تو و مادرت را خدایانی جز خدای یکتا (برای پرستش) بگیرند؟ [۲۰۹]

به تفصیل پاسخ می‌دهد تا جای هیچ شبهه‌ای نماند. «قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اْعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» [۲۱۰].

سخن به تفصیل و گسترده گفتن بر حسب اقتضای حال در روش مربیان خدایی و الگوهای رفتاری دیده می‌شود. حضرت نوح(ع) در گزارش رسالت و انجام تکالیف خود در مدت زندگی بس دراز به تفصیل می‌گوید: «خدایا شب و روز خواندم...» [۲۱۱]. حضرت ابراهیم(ع) در دعاها و نیایش‌های خود به این آرایه‌ی ادبی توجه دارد [۲۱۲].

و حضرت موسی(ع) در مقابل پرسش خداوند در طور سینا از آن چیست در دست تو؟ به تفصیل توضیح می‌دهد [۲۱۳]. حضرت یوسف(ع) در زندان ضمن گفت و شنود و شناساندن خود به یک برهان توحیدی در پرستش آفریدگار یکتا توجه می‌دهد و از شرایط حاکم و زمان شناسی در تعلیم آموزه‌های دینی بهره می‌گیرد و به تفصیل سخن می‌گوید [۲۱۴]. و در تعبیر خواب ملک هم از این صنعت ادبی استفاده می‌کند [۲۱۵].

حضرت زکریا(ع) در دعا‌های خود به تفصیل به موارد پیری، موی سپید، نازایی همسر، تنهایی و نداشتن جانشین اشاره دارد [۲۱۶].

پیام بر اسلام در بیان مأموریت خویش به شرح و بسط می‌پردازد. «إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ اْعْبُدُوا...» [۲۱۷]. مؤمن آل یاسین (حبیب نجار) در دعوت و حمایت خود از رسولان الهی این شیوه را به کار می‌گیرد. [۲۱۸]

مؤمن آل فرعون (حزقیل) در دعوت و حمایت از حضرت موسی(ع) و منصرف نمودن فرعونیان از کشتن او، همین روش را دارد [۲۱۹].

و در بهشت نیز متنعمی از دوست دنیایی خود سراغ می‌گیرد و او را در میان شرر آتش می‌بیند و از روی گله مندی، ماجرای رفتار و گفتار او در بر گرداندن از باور خویش و سرزنش باورمندی او به معاد را بیان می‌دارد و به تفصیل سخن می‌راند [۲۲۰].

۱۱. بهره‌گیری از قلم (زبان نوشتاری)

یکی از راه‌های مؤثر در امر آموزش و پرورش، استفاده از نگارش است، (خط و رسم و...) قلمی که خداوند به عظمت آن سوگند خورده (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) و بدان بشر را آموخته (عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) و در بیان گفته‌های مربیان برگزیده‌ی خود نیز به این اصل اساسی در تربیت اشاره دارد که حضرت سلیمان(ع) در دعوت و فراخوان خود به نامه نگاری می‌پردازد و ادب نگارش را نیز می‌آموزد که به نام خدا بنگارید هم چنان که در خواندن به نام پروردگار را تعلیم می‌دهد (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ).

«ادْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ» [۲۲۱]

«إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيَّ وَ أَثُونِي مُسْلِمِينَ» [۲۲۲].

۱۲. هم‌اندیشی

هم‌اندیشی در رسیدن به هدف با کم‌ترین چالش و آسیب، امری است پسندیده و مشورت و پشت گرمی‌اندیشه‌های صاحب نظران و خبرگان اهل فن پی‌آمدهایی بس سودمند دارد و توصیه‌های حق تعالی بر بهترین بندگان خود نیز گواه این حقیقت است و در گفته‌های این دعوت‌گران به این اصل اساسی در تربیت بر می‌خوریم.

حضرت یوسف(ع) به محض دیدن خواب نزد پدر آمده و هم‌اندیشی می‌کند می‌فرماید:

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» [۲۲۳]

و پدر راه‌کار و چاره پیش روی او می‌گذارد که خوابت را به برادران خود بازگو مکن که نیرنگی بر تو اندیشیدند... «يَا بُتَي لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا...» [۲۲۴]

و این اندیش‌مند وارسته و تسلیم فرمان پدر می‌شود می‌فرماید: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» به آن چه که فرمان یافته‌ای عمل کن اگر خدا بخواهد، مرا از بردباران خواهی یافت.

و حضرت سلیمان(ع) پس از تسلیم پادشاه سرزمین سبا برای انتقال عرش و تخت آن نظر اطرافیان را می‌جوید که کدامین شما

قادر به انتقال آن هستید؟ «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ» [۲۲۵]

و حضرت شعیب(ع) پس از هم‌اندیشی و شنیدن گزارش دختران خود از رفتار پسندیده‌ی حضرت موسی(ع) با ایشان به مشورت پرداخت او را مژده‌ی نجات داد که از دست ستم کاران نجات یافته‌ای و آن‌ها بر مدین تسلطی ندارند. «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» [۲۲۶] و پیش نهاد کرد که: می‌خواهم یکی از دخترانم را به ازدواج تو درآورم... «أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ...» [۲۲۷] و نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم!

حضرت موسی(ع) نیز می‌پذیرد و مدت قرارداد را و خدای را گواه گفتار خود می‌گیرد و پیمان می‌بندد. و در فرمان‌های الهی به هم‌اندیشی به آیاتی چند برمی‌خوریم: (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ) (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) و در روش مربیان خود نیز به این امر مهم اشاره دارد که می‌بینیم: حضرت یوسف(ع) در پی خواب خود برای هم‌اندیشی به محضر پدر می‌رود. با برادرش مشورت می‌کند و از ترفند خود در نگهداری او سخن می‌گوید و دل داری می‌دهد. «قَالَ إِنِّي أَنَا أَحْوَكُ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» [۲۲۸]

اصحاب کهف پس از بیداری با هم‌اندیشی درباره‌ی مدت خواب تصمیم می‌گیرند یکی را راهی شهر نمایند تا طعامی پاکیزه تهیه نماید. [۲۲۹] و توصیه به راز داری و فرجام آشکار شدن اسرار را بررسی کرده و راه کار می‌نمایانند [۲۳۰].

بلقیس این بانوی فهیم و دور اندیش با رویارویی پیام دعوت (و نامه‌ی کتبی) حضرت سلیمان(ع) به اطلاع سران کشور می‌رساند و هم‌اندیشی کرده و نظریات آنان را می‌طلبد «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي» [۲۳۱] در این امر پیش آمده با رأی و نظر خود مرا یاری کنید! که اظهار می‌دارند ما بسی نیرومندیم و فرمان به دست توسست هر چه می‌خواهی انجام ده! [۲۳۲] و چه بسا حضرت نوح و هود به مشرکان نیز سفارش می‌کند، هم‌اندیشی نمایید و با اراده‌ی جمعی که به کار می‌بندید مرا مهلتی ندهید [۲۳۳].

و مردی که از دور آمد از هم‌اندیشی جمع درباریان فرعون و خبر از قتل موسی(ع) به عنوان اراده‌ی جمعی می‌گوید و راه کار می‌نمایاند به عنوان مشورت از سوی درباری که حاکم خود رأیی چون فرعون دارد با ادعای خدایی! و اهمیت مشورت را می‌رساند.

حضرت ابراهیم(ع) پس از دیدن خواب بر ذبح فرزند؛ با اسماعیل(ع) در میان می‌گذارد و رأی و نظر او را می‌جوید که چه می‌بینی؟ «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ؟» [۲۳۴]

۱۳. تقویت روحیه

ایجاد دل‌گرمی، امید، انگیزه و شوق از سویی و رهاسازی از بیم و هراس و نومیدی و پریشانی از سوی دیگر به حرکت و تلاش تا نیل به هدف در روح و جان افراد می‌انجامد و با سکون و آرامش کار تربیت همراه توفیق است. در گفته‌هایی از رسول معظم اسلام به این جنبه از روحیه‌پروری و امید بخشی بر می‌خوریم که به همراه خود در غار فرمود: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» [۲۳۵] و یا در ارتقای شوق و روحیه‌ی جهادی ایمانیان به یادآوری امدادهای الهی اشاره دارد که: «أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُدْكِمَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْلِينَ» [۲۳۶]

و حضرت موسی(ع) در تشویق قوم بنی اسرائیل در ورود به سرزمین مقدس به این امر اشاره دارد:

«ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمَقْدَسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ...» [۲۳۷]

«وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ» [۲۳۸] ای قوم من، اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، و در گفتار خود و ایمان و اسلام خود صادقید بر او توکل کنید (و از امواج و طوفان بلا نهراسید).

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» [۲۳۹]

«اسْتَعِثُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» [۲۴۰].

برخی ایمانیان در بروز دشواری‌ها و سایه گستر شدن گرفتاری‌ها دچار ضعف روحی می‌شوند و به ستوه می‌آیند و از زمان یاری می‌پرسند (متی تصرلله) که خبر می‌رسد «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» [۲۴۱]. تا روحیه شان تقویت گردد.

حضرت اسماعیل(ع) پس از مشورت پدر برای ذبح و اجرای فرمان ایزدی، جهت تقویت روحیه‌ی پدر با نهایت احترام و ادب اعلام می‌دارد: «هر چه فرمان یافته‌ای به انجام رسان به خواست خدا مرا از بردباران خواهی یافت» [۲۴۲]

حضرت موسی در دعایش می‌خواهد تا به وسیله‌ی هارون(ع) پشت گرم گشته، با تقویت روحیه و عزمی مضاعف قیام به تکلیف و ابلاغ رسالت نماید «و اشدُّدْ بِهِ أُرِّي» [۲۴۳]

حضرت شعیب(ع) پس از شنیدن داستان حضرت موسی(ع) از زبان خود و گریز او در جهت روحیه‌ی بخشی بدو می‌گوید: نترس، نجات یافته‌ای (آن‌ها بر مدین تسلطی ندارند). [۲۴۴]

حضرت یوسف(ع) پس از اعتراف برادران به لغزش‌های خود جهت امید بخشی به آمرزش الهی و تقویت روحیه‌ی ایشان جهت اصلاح و تهذیب نفس. ضمن گذشت می‌فرماید: «قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» [۲۴۵]. امروز ملامتی بر شما نیست خدا شما را می‌آمرزد، او مهربان‌ترین مهربانان است.

پیام بر اسلام نیز در جهت تقویت روحیه‌ی مجاهدان به بیان خاطره‌ی امدادهای غیبی در جنگ بدر اشاره می‌کند [۲۴۶].

و یقین دارندگان به دیدار خدای متعال از ایمانیان، برای تقویت روحیه یاران هم پیمان و هم رزمان باسپاهیان جالوت اشاره دارن به این ویژگی رزمندگان اسلام که: چه بسا جمع اندکی به اجازت و یاری خدا بر جمعی زیاد چیره گشته و خدا با بردباران است. "كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ" [۲۴۷].

۱۴. فرجام‌نگری (توجه دادن به پی‌آمدها)

در امر تربیت، فرجام‌نگری، عاقبت‌اندیشی و توجه به آینده‌های دوردست، نقش محرک دارد و بر انگیزه و گرایش فرد اثر گذار است تا برای رسیدن به اوج خواسته‌ها تلاش مضاعف نماید، بایدها و نبایدها را رعایت کند و نظام‌مند حرکت کند، آسیب‌ها را بداند و راه‌کارها، راه‌های برون رفت از چالش‌ها و بحرآن‌ها را بشناسد و عوامل بازدارنده را مهار کند و...

در بیان پیام‌رسانان و مربیان خدایی توجه به این اصل بسی پررنگ‌تر جلوه‌گر است به سرانجام‌کردار و گفتار، اندیشه‌ها و باورها توجه می‌دهند، بیم و اندازشان یا بشارت و نویدشان در این راستاست تا پیروان، با شوق فزاینده به سوی کمالات بشتابند، به نمونه‌هایی توجه فرمایید:

حضرت موسی(ع) پس از گوساله‌پرستی قوم می‌گوید: به خاطر ظلمی که بر خود نمودید پس توبه کنید و خود را بکشید «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ» [۲۴۸]

و توصیه می‌کند از خدای یاری بجوئید و بردبار باشید که «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» [۲۴۹] و حضرت (ابراهیم) (ع) به قوم خود می‌فرماید: خدای را بندگی کنید و تقوای الهی پیشه کنید، «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» [۲۵۰] او را بپرستید و شکرگزار او باشید که سرانجام سوی او بازگشت خواهید کرد. [۲۵۱]

«وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا وَ مَا أَوَكُّمُ النَّارَ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» [۲۵۲]

خداوند در بیان بسیاری از احکام و فرمان‌ها، به فلسفه‌ی آن‌ها و گاه به پی آمدهای مثبت یا منفی آن‌ها توجه می‌دهد تا هشیاران را پندی باشد. مربیان نیز با الهام از این روش کار آمد به فرجام امور اشاره دارند: حضرت نوح(ع) در پی تمسخر و نسبت‌های ناروای ضلالت و حالت شگفت مردمان از آمدن ذکری برای کسی از خودشان برای انداز دیگران به تقوا پیشگی توجه می‌دهد که شاید در پرتو پروا داشتن مورد رحمت الهی قرار گیرند. «أَوْعَيْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» [۲۵۳].

و پی آمد ایمان و باور خدایی و پیروی از رسول و ایمان به مبدأ و معاد را آموزش برخی از گناهان و تأخیر اجل تا وقتی معین می‌شمرد [۲۵۴]. حضرت هود(ع) به رستگاری در پرتو یاد آوری نعمت‌های الهی اشاره دارد می‌فرماید: «فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُقْلِحُونَ» [۲۵۵].

و چه بسا فرمان بازگشت به سوی خدا و آموزش خواهی می‌دهد تا در سایه سار آن به بارش‌های پیاپی باران از آسمان و افزوده شدن نیرویی بر نیرویشان از خدای برسد: [۲۵۶] حضرت صالح نیز در پند گویی‌های خیر خواهانه‌ی خود از قوم خود می‌خواهد، چرا پیش از رحمت و نیکی باشتاب زدگی خواهان عذاب هستید؟ چرا آموزش خواهی نمی‌کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟! [۲۵۷] حضرت لوط(ع) پی آمد پلیدکاری و هم جنس گرایی قوم خود را با قطع نسل بیان می‌کند. [۲۵۸]

حضرت شعیب(ع) در امیدوار سازی مردمان به قیامت به وقوع حتمی آن و علم خداوند به کردار بندگان اشاره دارد. [۲۵۹] و در دادن پیمانه‌ی تمام و نکاستن از کالای مردم به خیر بودن آن و باقی مانده‌ی از آن داد و ستد توجه می‌دهد می‌فرماید: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [۲۶۰] «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [۲۶۱]

لقمان حکیم در موعظه‌ی فرزند و بیان عقاید به نهی از شرک می‌پردازد با بیان این که شرک ستمی است بزرگ [۲۶۲]. و در توجه به اخلاق دینی، به مطلوب بودن این کارها اشاره دارد: «مَنْ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ» [۲۶۳] و در نهی از گردن فرازی به دوست نداشتن خدا استناد می‌کند [۲۶۴]. و درباره‌ی سخن آهسته و ملایم گفتن به ناخوش‌ترین صداها مثال می‌زند که همانا آواز خران است [۲۶۵].

اصحاب کهف نیز به راز داری توصیه می‌کنند راهی شهر را جهت تهیه‌ی غذا، که در غیر این صورت «لَنْ تُقْلِحُوا إِذَا ابْتَدَأَ» هرگز رستگار نخواهید شد!

ناصر بن اسراییل در اعتراض گروهی از مردم به نهی از منکر ایشان نسبت به رفتار گروه سزاوار عذاب می‌گویند: تا پند ما عذری باشد پیش پروردگارتان و امید که پرهیزکار باشید [۲۶۶].

ملکه‌ی سبا نیز برای بررسی اهداف دعوت و شناخت بیش‌تر حضرت سلیمان(ع)، تا به سمت جنگ یا تسلیم رضایت دهد، به فرجام ناگوار و پی آمدهای ناخوشایند جنگ و لشکر کشی و خرابی‌ها و مفسده‌های آن در جامعه اشاره می‌کند و می‌کوشد آرای سران را در بهترین راه تصمیم گیری هدایت نماید و می‌گوید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلِهَا أَذِلَّةً» [۲۶۷]. پادشاهان چون به شهری باز آیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند خداوند نیز تأیید می‌کند که پادشاهان این گونه عمل می‌کنند [۲۶۸]. و این گونه عمل می‌کنند.

و بهشتیان نیز به محض ورود به سرای جاوید و بهشت موعود از فرجام نیک خود می‌گویند و زبان به سپاس و ستایش می‌گشایند: سپاس خدای را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین (بهشت) را به میراث داد اینک در هر جای بهشت که بخواهیم جای می‌گیریم. پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان [۲۶۹].

۱۵. توجه به باورها (اصول عقاید)

یکی از اساسی‌ترین کارها در تربیت، اصلاح باورها و هدایت و دعوت آدم‌ها به سوی حق‌پرستی و اصل بندگی خداست پرورش بر پایه باور خدایی، چرا که فرمان است: «ادْعَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ...» [۲۷۰] و در گفته‌های این دعوت‌گران الهی، خداوند به این اصل متقن توجه دارد که با نقل قول ایشان به گوشه‌ای از رفتارشان اشارتی دارد تا بشارتی باشد آن‌هایی را که در امر اصلاح و تربیت می‌کوشند.

- همه پیامبران الهی در گان نخست به بندگی خدا خواندند: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» و به نبوت و رسالت خود و پیروی از ایشان

فراخوانند و به معاد و رستاخیز دعوت کردند، حضرت نوح(ع) می‌فرماید: «إِنَّا ادْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ» [۲۷۱] و حضرت ابراهیم(ع) به دین‌داری فرزندان خود می‌اندیشد و توصیه می‌کند «و وَصَىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ» که خداوند دین (اسلام) را بر شما برگزیده، مبادا از دنیا بروید بدون باور مسلمانی! [۲۷۲]

و یعقوب(ع) در واپسین لحظات دراندیشه و باور نسل پس از خود است می‌پرسد «مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي؟» [۲۷۳] پس از من معبود شما چیست؟ چه چیزی را می‌پرستید؟ که پاسخ می‌دهند: خدای تو و معبود نیاکان تو، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خدای یگانه و ما تسلیم او هستیم! [۲۷۴] و درخواست‌های حضرت ابراهیم(ع) و دعا و نیایشش برای باور خدایی فرزندان دوری از بت پرستی! [۲۷۵] و پیام برانی بر قوم خود چنین گفتند: «آیا در وجود خدا شک دارید که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است» «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِن ذُنُوبِكُمْ وَ يُوْخِرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...» [۲۷۶]

و مسیح(ع) می‌گوید: ای بنی اسرائیل خدا را بپرستید، پروردگار من و شما است! «إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ» [۲۷۷] و حضرت سلیمان(ع) می‌گوید: «و مَن شَكَرْ فَإِنَّمَا يَظْعَرُّهُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ عَنِي كَرِيمٌ» [۲۷۸] و حضرت شعيب(ع) ضمن دعوت به پرستش خدا پس از آمدن بینائی از سوی خدا می‌فرماید: «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ» [۲۷۹]

«وَ لَا تَقْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِنِّي أَرْأَكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ» [۲۸۰] و هابیل(ع) گناه برادر کشی را به گردهی برادرانداخته و او را اهل آتش می‌خواند و می‌گوید: «فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» [۲۸۱] و حضرت هود(ع) به یاد آوری جانشین شدن قوم خود پس از قوم نوح(ع) می‌پردازد و می‌گوید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [۲۸۲] و حضرت صالح(ع) می‌فرماید: «يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» [۲۸۳] و پس از پی کردن ناقه می‌فرماید «وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» [۲۸۴]

و در جای دیگر می‌فرماید: «فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ» [۲۸۵] «فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ» [۲۸۶] حضرت نوح(ع) می‌فرماید: آیا در شگفتید این که ذکری از پروردگارتان بر شما آمده بر کسی که از شماست تا شما را انذار دهد تقوا پیشه کنید «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» [۲۸۷] و نگرانی خود را از عذاب آخرت برایشان اعلام می‌کند و بیم می‌دهد. «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» [۲۸۸]، «عَذَابٌ يَوْمَ الْإِيمِ» [۲۸۹] «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» [۲۹۰] و راز دعوت خویش را می‌گوید که در صورت تقوا و پیروی، گناهان‌تان آمرزیده می‌شود.

«وَ يُوْخِرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» [۲۹۱] حضرت یوسف(ع) در بیدارگری (زلیخا)ی خفته در دریای عشق و دل دادگی می‌فرماید: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ» [۲۹۲] و در نکوهش برادران می‌فرماید: «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» [۲۹۳]

۱۴. تعیین و معرفی جانشین

امر اصلاح و تربیت انسان‌ها، ضرورتی است بدون تعطیل، مرخصی ندارد؟ از هیچ نوعش! تنها لختی آسودن و فرصت از دست دادن، یعنی همه رشته‌ها را پنبه کردن! و در سیره دعوت گری چون موسی(ع) خداوند می‌آموزد برای رفتن به نیایش و پاک سازی روح و جان و... برادر خود را جانشین خود سازد میان قوم.

«قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» [۲۹۴]

و چون باز می‌گردد مورد بازخواست قرار می‌دهد که چرا...؟ [۲۹۵]

و در خواست امامت و بعثت رسول از میان فرزندان، از سوی حضرت ابراهیم(ع): «قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي» و زکریا(ع) برای فرزند دار شدن تا ارث او برد و وارث آل یعقوب گردد، «يَرْثِي وَ يَرِثُ مِن آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» [۲۹۶] برای جانشینی و استمرار رسالت نیاکان در امر اصلاح و تربیت امت است.

و تلاش‌های پی گیر پیام بر اسلام و معرفی جانشین خود از روز انذار تا غدیر در راستای این اصل اساسی در تربیت و هدایت جامعه است!

۱۷. کرامت و شخصیت بخشی

احساس کرامت، عزت نفس، تشخیص و داشتن روح بزرگ واری و حالت استغنا و بی‌نیازی در آدمی او را از مبادرت به بسیاری از بزه‌ها که این ویژگی را زیر سؤال ببرد باز می‌دارد و مربی سزاست به پرورش این صفت برجسته و ممتاز عنایت ویژه داشته باشد و در گفته‌های دعوت‌گران توجه به این اصل مشهود است و خداوند جهت باز آموزی، یادآوری و اسطوره پردازی، طرح و حکایت نموده است. حضرت موسی(ع) در یادآوری نعمت‌های خداوند به این بعد کرامت اشاره داشته می‌فرماید: «إِذْ جَعَلْ فَيْكُمُ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلْكُمْ مِّلَّةً وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» [۲۹۷]

«قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَذُوكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» [۲۹۸] «أَعْيَزَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضْلُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» [۲۹۹] و به جادوگران نیز به رسم میزبانی احترام نهاد و نخست آن‌ها را دعوت کن تا چه دارند بیاندازند. «قَالَ لَهُمُ مُّوسَى الْقَوَا» [۳۰۰] و پیام بر اسلام به مؤمنین امر خدا را گوش زد می‌کند که شما مورد عنایت او بودید و هزاران فرشته را برای یاری شما در جنگ بدر فرستاد. [۳۰۱]

و به پسر خوانده‌اش می‌فرماید: «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمَتْ عَلَيْهِ أُمِّسِكُ عَلَيْكَ زَوْجَكَ...» [۳۰۲] حضرت داوود و سلیمان به جهت این فضیلت و برتری زبان به سپاس می‌گزارند، «قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» [۳۰۳] حضرت شعيب(ع) قوم خود را خوش بینانه مورد خطاب قرار می‌دهد و با کرامت و شخصیت احساس می‌کند می‌فرماید: «إِنِّي أَرَأَاكُمْ بِخَيْرٍ» [۳۰۴]

و لوط(ع) نیز در بیانی به دنبال احیای همان شخصیت و کرامت افراد است می‌پرسد: «أَلَيْسَ مِثْلُكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ» [۳۰۵] و

حضرت صالح(ع) نیز در پندی به قوم خود می‌فرماید: «وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَخَذُونَ مِنْ سَهْلِهَا قُصُورًا وَتَتَحْنُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا» [۳۰۶] و نوح(ع) درباره مؤمنان می‌فرماید: «وَمَا أَتَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ...» [۳۰۷]

خدای کریم در آفرینش انسان به کرامت و فضیلت دادن او عنایت داشته و نسبت به بسیاری از آفریده‌ها برتری داده «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» [۳۰۸]. و این اصل تکریم و اثر گذار در تربیت آدمی و رساندن به خودباوری و احساس شخصیت و مقبولیت او در روش مربیان نیز بسی مشهود است و پرورش یافته ای پس از حمایت از رسولان و رسیدن به شهادت می‌گوید: «وَجَعَلَنِي مِنَ الْمَكْرَمِينَ» [۳۰۹].

حضرت نوح(ع) در جهت نکوداشت مقام مشایخ ایمانیان از طرد آنان به در خواست کافران سرباز می‌زند «وَمَا أَتَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ» [۳۱۰] و در دعاهایش نجات خود و ایمانیان همراهش را می‌خواهد. «فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَتَجْنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [۳۱۱] و در آموزش خواهی‌اش نیز برای هر مؤمنی از مرد و زن که وارد سرای او شود، آموزش می‌خواهد [۳۱۲]. حضرت هود(ع) با یادآوری نعمت‌های الهی و کرامت ارزانی شده و نیروی بدنی سترگ و درشتی اندام پند می‌دهد تا قدر و منزلت خود بشناسند و در مقام شکر برآیند: «وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْنَةً» [۳۱۳].

حضرت ابراهیم(ع) در جهت نکو داشت مقام فرزند و کرامت او، رأی او را درباره‌ی خوابش جویا می‌شود «فَانظُرْ مَاذَا تَرَى؟» [۳۱۴]. پیامبر اسلام نیز در جهت تکریم و بزرگ داشت مقام و مرتبت اهل بیت، مصادیق اجر رسالتش را در مورد مودت به «ذی القربی» می‌خواند [۳۱۵] که علامه می‌فرماید: «مودت امری است که به استجاب دعوت برگشت می‌کند و استثنا نیز متصل است و آن محبت به اهل بیت است» [۳۱۶].

طالوت هم در نکو داشت سپاهیان همراه و و در مورد آزمون الهی قرار گرفته می‌فرماید: هر که از آن مجرای آب ننوشد از من است. «وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي» [۳۱۷]. یعنی پیروی را مایه‌ی کرامت و اهلیت می‌شمرد. بلقیس برای تکریم سران و احترام به رأی و نظریه آنان برای هم اندیشی به حضور می‌طلبد می‌گوید: «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون» [۳۱۸]. و آسیه زن فرعون نوزاد از آب گرفته را، نور چشم می‌خواند و به مقام و مرتبت و فرزند خواندگی می‌رساند و او را دایه‌ی سود خود معرفی می‌کند و با این نکوداشت وی از کشتن او باز می‌دارد [۳۱۹]. و یا آگاهان به سرنوشت اصحاب کهف در جهت نکو داشت مقام و یاد و منزلت آنان می‌گویند: «سجده گاهی بسازیم و بنایی بر پا کنیم بر مزارشان» [۳۲۰].

۱۸. ترویج سنت‌های حسنه

یکی از آموزه‌های تعلیمی خداوند در گفته‌های اصلاح گران و فرستادگان خود، بیان سنت گذاری حسنه در میان مردمان بود تا ضمن تصحیح فرهنگ‌ها و آداب و رسوم جاری به ماندگاری آموزه‌ها و ارزش‌های تربیتی ارائه شده در طول زمان‌ها و نسل‌ها بیانجامد. می‌بینیم حضرت شعیب(ع) در ازدواج آسان و پیشنهاد کردن از سوی خود (پدر دختر) و قرار دادن مهر و شرایط آسان به این امر ارزشی همت می‌گمارد: «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكْثِكَ إِحْدَى ابْنَتَيْهِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ» و اظهار می‌دارد نمی‌خواهم تو را به زحمت و به رنج وادارم و سخت گیری کنم. «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» [۳۲۱] و کار خیر را با «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» شروع می‌کند.

بنیان گذاری سنت‌های نیک و تربیت ساز با توجه به آموزه‌های الهی و روش‌های تربیتی به کار گرفته شده از سوی مربیان الهی و شایستگان غیر معصوم از جمله کارهایی است که پی آمدهای مثبت آن د رپرونده‌ی ما تأخر آدمی اثر گذار بوده مانند صدقه‌ی جاریه و فرزند صالح.

از این رو به شماری از گفتار، کردار و تقریر شایستگان اشارتی می‌رود تا به عنوان فرهنگ سازی د رحوزه‌های مختلف، مقبول باورمندان در جامعه دینی بیافتند.

- فرهنگ اخلاص و بی شایستگی، نداشتن چشم داشت مادی، کار غیر انتفاعی و نداشتن اهداف دنیایی در امور به ویژه علمی- فرهنگی و تربیتی، آن سان که پیام بران و اهل بیت D در دعوت، رسالت، ادای تکلیف و اطعام خود به انجام رساندند.

- نیایش، توسلات، آموزش خواهی و نقش دعا در زندگی با توجه به دعا‌های معصومان و پیروان باورمند در دنیا و آخرت.

نظارت بر رفتار مردمان در درون جامعه‌ی دینی و پند و اندرز در همه حال و پرهیز از بی تفاوتی و سهل انگاری.

- دعوت به حلال (معروف) و گسترش امر شروع به عنوان راه کار مقابله با ناهنجاری‌های رفتاری و نامشروع. همان گونه که لوط(ع) فرمودند: «هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» [۳۲۲]

- مجادله، گفت و گو به بهترین روش بر سر باورها، ارزش‌ها، آزادی بیان و برخورد اندیشه‌ها برای بروز حقیقت.

- هم اندیشی، دور اندیشی، مدیریت کار آمد و خبر رسانی در شرایط بحرانی (آن سان که ملکه‌ی سبا، حضرت سلیمان(ع) و آن مردی که از دور آمد و موسی(ع) از اراده‌ی جمعی درباریان فرعون آگاه کرد).

- شایسته سالاری، مسئولیت پذیری در پرتو علم و قدرت (رفتار حضرت یوسف(ع)، گزینش طالوت، و کسی که از علم کتاب بهره ای داشت در انتقال عرش).

- آداب تعلیم و تربیت، (رفتار و شرایط موسی با خضر(ع) تعطیل بردار نبودن آن در هیچ شرایط، آن گونه که موسی(ع) هارون را جای‌گزین خود نموده و به میقات رفت و پیام بر اسلام امام همام علی(ع) را معرفی نمود).

- پاسخ گویی به کردار در همه‌ی مراحل و رفع هر شک و شبهه از پیروان و اطرافیان (رفتار خضر با موسی(ع)).

- یاری رسانی و امداد مردمان نیازمند با مشارکت خودشان (بهره گیری از ابزار و مصالح و نیروی کار خودشان جهت سازی از سوی ذی القرنین)

- اصلاح بدعت‌ها، خرافه‌ها، گزافه‌گویی‌ها (غلو) بر اساس آموزه‌های الهی از شعاپردینی و احکام و شریعت الهی آن سان که عیسی (ع) فرمود: «وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» [۳۲۳] یا شعیب (ع) فرمود: «أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ» [۳۲۴].

- تحدی، هم آوردی در همهی حوزه‌ها با مخالفان و دشمنان با همه عده وعده (به مانند تهدید و تحدی پیام بران برای کار و زار و اثبات حقانیت، برهان رسالت و مقابله با توطئه‌ها).

- تکریم، تشخص، احترام و نکو داشت مقام، منزلت و جای گاه، مدیریت و نقش زنان نمونه، موفق در رهبری جامعه و خانواده.

- فرهنگ نذر و خدمت رسانان در اماکن مقدس، (چون رفتار همسر عمران مادر حضرت مریم).

- بر پایی بناهای یاد بود جهت نکو داشت و حفظ آثار و ارزش‌ها برای نسل‌ها به طور تاریخ مکتوب در کنار تاریخ شفاهی و علمی جهت پندپذیری و اثرهای آموزنده‌ی تربیتی.

- ازدواج آسان و پرهیز از شرایط دست و پا گیر و دور از شأن (آن سان که حضرت شعیب (ع) رفتار کرد)

- آسیب شناسی، جرم شناسی، دشمن شناسی و جریان شناسی در حوادث (آن طور که حضرت ایوب (ع) از خود بروز داد).

- فاصله گیری و نفرین ودر خواست عذاب و استیصال در صورت نا کار آمدی برنامه‌های تربیتی و اصلاح و نجات به عنوان آخرین راه برای آن‌هایی که امید به نجات شان نیست (رفتار حضرت نوح، موسی، صالح، ابراهیم، لوط و پیام بر اسلام در نفرین امت خود و مهاجرت و انزجار قلبی و عملی از ایشان).

۱۹. بی‌زاری جستن (از ناهنجاری‌ها، ناملازمات و مشکلات و...)

اعلام نفرت، دل زدگی، انزجار و در ادامه روی گردانی و فاصله گیری از محیط آلوده، اندیشه‌ها و باورهای باطل، کردار ناپسند و مردمان بزه کار و... در راستای هدف تربیتی و دعوت به خیر و اصلاح است که هر مربی فهیم در شرایط لازم مبادرت به آن می‌نماید که در گفته‌های پیام بران به این نکته پی می‌بریم:

حضرت ابراهیم (ع) پس از بهره‌گیری از فرصت‌های پیش آمده و هم سویی با ستاره پرستان در پایان می‌فرماید: «لَا أُحِبُّ الْآفَلِينَ» [۳۲۵] «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» [۳۲۶]، «إِنِّي بُرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ» [۳۲۷] اگرچه خود بارها شرك را از ایشان دور فرموده بود. [۳۲۸] و حضرت هود (ع) می‌فرماید: «وَ أَشْهَدُا إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» [۳۲۹] و لوط (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْجُو مِنْكُمْ فَاصْلَحْ» [۳۳۰]

۲۰. یاری خواستن (از توانایان و دانایان)

با توجه به توانایی محدود انسان، یاری طلبی از توان گران، دانایان و اهل فن و... نه تنها کاری است پسندیده بلکه در برخی حوزه‌ها فرمان ایزدی بر این است که بپرسید اگر نمی‌دانید! «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [۳۳۱].

و در برابر خواهش مردمان ناتوان، ذی القرنین درخواست یاری از آن‌ها دارد تا ایشان را سدی سازد. می‌فرماید: «فَأَعِثُّونِي بِقُوَّةٍ» [۳۳۲] مرا با نیروی خود یاری کند تا شما را سدی بنا کنم. آن گاه دستور می‌دهد تا قطعات بزرگ آهن را برای به کارگیری در میان دو کوه تهیه کنند: «ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ».

سپس دستور تهیه‌ی مواد آتش افروز و ایجاد آتش و دمیدن در آن را می‌دهد: «قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا»

و عیسی مسیح (ع) فریاد استنصار می‌دهد: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» [۳۳۳]

حضرت سلیمان (ع) از نیروهای زیر دست خود می‌خواهد کدام یک می‌توانید تخت پادشاه سرزمین سبا را پیش از آمدن ایشان بیاورید (به سرزمین فلسطین). «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَكْبَمُ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ» [۳۳۴]

و یوسف (ع) که به آزادی یکی از هم بندیان خود یقین داشت از او خواست نزد پادشاه از او یادی کند (و یاری رساند) «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِثْلُهَا أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ...» [۳۳۵]

و یا در تعبیرهای خود، دیگران را یاری فرمود و سرنوشت ملتی را دگرگون ساخت.

و حضرت یعقوب (ع) نیز از فرزندان می‌خواهد، کاوش نمایند و از یوسف و برادرش خبری بیابند و او را ازانوده رهایی بخشند «يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ...» [۳۳۶]

۲۱. اصلاح ارزش‌ها (ساختارها و روش‌ها)

ساختار شکنی و مبارزه با روش‌های نادرست، سنت‌های غلط و معیارهای ارزشی ناصحیح، از روش‌های نیک اصلاح گران و مربیان خدایی است، می‌آموزند که بایسته است. ارزش‌ها را ستود، معیارها را تصحیح کرد، سنت‌های حسنه را احیا نمود و با اصلاح اندیشه‌ها، روش‌ها و گرایش‌ها، ساختارها را نیز تعدیل نمود.

می‌بینیم هابیل در اصلاح نگرش نابخردانه‌ی برادر، به معیار تقوی و شرط پذیرش کردار از سوی حق تعالی اشاره دارد می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» [۳۳۷] خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد. با توجه به بیان حق تعالی: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» [۳۳۸]

و پیام بری از بنی اسرائیل [۳۳۹] در برابر انتخاب فرمانده در پی درخواست قوم خود به معیار علم و توان مندی جسمانی از سوی ایزدی اشاره دارد و می‌کوشد نگرش‌ها و معیارها را اصلاح کند و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي كَانَتْ لِلْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَلَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي كَانَتْ لِلْجَاهِلِيَّةِ الْآخِرَىٰ ۚ أُولَٰئِكَ سُبُلُ الْغُلُوبِ ۚ وَأَتَّبِعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَلَا تَتَّبِعُوا أَمْرَ الْبَشَرِ ۚ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» [۳۴۰]

با توجه به قول حق تعالی: (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) و آن‌ها به دارایی‌توجه داشتند [۳۴۱] و حضرت لوط (ع) در جهت احیای ارزش‌های منطبق بر فطرت سلیم و طبع انسانی پس از پرسش‌های بیدارگرانه از عقل و وجدان خفته‌ی قوم، [۳۴۲] به عرضه‌ی دختران خود و ارائه‌ی راه لذت جویی طبیعی را پیش نهاد می‌کند و پاکیزه‌ترین می‌خواند تا ساختار نکوهیده‌ی رفتاری ایشان را تعدیل نماید. می‌فرماید: «يَا قَوْمُ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» [۳۴۳]

گاهی توسل به توبیخ، ملامت و سرزنش و تحقیر و... در روح و جان برخی افراد اثر گذار بوده و در راستای تربیت می‌تواند نقش ویژه‌ای داشته باشد. این اصل را در روش مربیان وارسته خدایی می‌بینیم که در برخی موارد به نکوهش آنان و بیان کاستی‌های روحی-روانی و شخصیتی و... قوم خود می‌نمایند تا هشیاران را پندی باشد.

حضرت موسی(ع) در پی گوساله پرستی قوم، ظلم بر خود را مطرح و آن‌ها را نکوهش می‌کند: «إِنكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ...» [۳۴۴]

و پس از درخواست آلهه از حضرت موسی(ع) ایشان را سرزنش می‌کند: «قَالَ إِنكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» [۳۴۵]

«إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرِّ مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» [۳۴۶]

«قَالَ يَا قَوْمُ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَبًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَقْتُمْ مَوْعِدِي...» [۳۴۷]

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوَدُّونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ» [۳۴۸]

و به فرعون می‌گوید: «وَ إِنِّي لَأُظَنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مُتَّبَرًّا» [۳۴۹]

ابراهیم(ع) در مذمت پدر و قوم او می‌فرماید: «إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [۳۵۰]

«لَقَدْ كُنْتُمْ أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [۳۵۱]

«أَفَ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» [۳۵۲]

«قَالُوا طَائِفُكُمْ مَعَكُمْ أِنْ دَرَكْتُمْ بَلَّ أَنتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» [۳۵۳]

پیام بر اسلام نیز در بیان گلايه و شکایت خود نوعی سرزنش و نکوهش امت را عرضه می‌دارد «يَا رَبِّ إِن قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» [۳۵۴]

لوط(ع): «إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ... بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» [۳۵۵]

«قَالَ إِنكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» [۳۵۶]

«بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» [۳۵۷]

«بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» [۳۵۸]

هود(ع): «... مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُقْتِرُونَ» [۳۵۹]

«وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» [۳۶۰]

«قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» [۳۶۱]

صالح(ع): «بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتِنُونَ» [۳۶۲]

«وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ» [۳۶۳]

نوح(ع): «وَلَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» [۳۶۴]

يوسف(ع): «قَالَ أَنتُمْ شَرُّ مَكَائَا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» [۳۶۵]

يعقوب(ع): «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ...» [۳۶۶]

الياس(ع): «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» [۳۶۷]

[۱]. این سخن عینا از زبان چندین تن از انبیاء نقل شده است. از جمله نوح(ع) (اعراف، ۵۹) هود(ع) (اعراف، ۶۵)، صالح(ع) (اعراف، ۷۳)، شعيب(ع) (اعراف، ۸۵ و هود ۸۴)، و از سایر پیامبران نیز به همین مضمون، تأکيدهاي فراواني در قرآن به چشم می‌خورد.

[۲]. تفسیر نمونه، ۹۹، ص ۷۰ و تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۳۰۸.

[۳]. المیزان، ج ۱۳ ص ۷۸.

[۴]. المیزان، ج ۶، ص ۳۶۹، ج ۳۱، قم ۸۹ دفتر تبلیغات اسلامی.

[۵]. المیزان، ج ۱۷، ص ۵۹۴ ج ۳۱.

[۶]. اعراف، ۱۴۳، انعام ۷۹، یونس ۷۲، بقره ۱۳۲.

[۷]. عنکبوت، ۱۶ و نوح، ۳.

[۸]. عنکبوت، ۱۷.

[۹]. انبیاء ۶۴.

[۱۰]. مائده، ۷۲.

[۱۱]. مائده، ۱۱۸.

[۱۲]. مریم، ۳۰.

[۱۳]. زخرف، ۶۴.

[۱۴]. اعراف ۸۵، اعراف ۶۵، اعراف ۷۳، اعراف ۵۹، هود ۸۴، هود ۵۰، هود ۶۱، عنکبوت ۳۶، مؤمنون ۲۳.

[۱۵]. هود ۲۶، احقاف ۲۱.

[۱۶]. یونس، ۷۲.

[۱۷]. انعام، ۷۹.

[۱۸]. هود، ۵۴.

- [۱۹]. هود، ۸۸.
- [۲۰]. المیزان، ج ۶، ص ۳۶۸.
- [۲۱]. بقره، ۴۴.
- [۲۲]. یونس، ۳۵.
- [۲۳]. مریم، ۴۲.
- [۲۴]. انبیاء، ۵۲.
- [۲۵]. انبیاء، ۶۳.
- [۲۶]. شعراء، ۷۲ و ۷۳.
- [۲۷]. صافات، ۸۶، ۸۷.
- [۲۸]. صافات، ۹۱، ۹۲.
- [۲۹]. عنکبوت، ۱۷.
- [۳۰]. زخرف، ۲۴.
- [۳۱]. شعراء، ۳۰.
- [۳۲]. اعراف، ۸۱، عنکبوت ۲۹.
- [۳۳]. انبیاء، ۵۴.
- [۳۴]. صافات، ۹۶.
- [۳۵]. انبیاء، ۶۷.
- [۳۶]. صافات، ۹۹.
- [۳۷]. ممتحنه، ۴.
- [۳۸]. زخرف، ۶۴.
- [۳۹]. هود، ۵۶.
- [۴۰]. اعراف، ۷۱.
- [۴۱]. اعراف، ۸۰ و ۸۱ و عنکبوت، ۲۸ و نمل، ۵۵.
- [۴۲]. یوسف، ۴۱-۳۷.
- [۴۳]. یوسف، ۵۲.
- [۴۴]. یوسف، ۶۹-۶۲-۶۰-۵۹.
- [۴۵]. یوسف، ۸۹.
- [۴۶]. صافات، ۱۲۶-۱۲۴.
- [۴۷]. بقره، ۲۴۶.
- [۴۸]. مریم، ۴-۶.
- [۴۹]. هود، ۸۹.
- [۵۰]. نمل، ۲۸.
- [۵۱]. لقمان، ۱۶.
- [۵۲]. غافر، ۲۶-۲۸.
- [۵۳]. غافر، ۲۹-۲۸.
- [۵۴]. کهف، ۳۸-۳۷.
- [۵۵]. قصص، ۱۱-۹.
- [۵۶]. قصص، ۹.
- [۵۷]. نمل، ۳۵.
- [۵۸]. قصص، ۲۶ و چه بسا این روش را در تمهیدات زلیخا برای رهایی خود از سرزنش زنان مصر می‌توان دید ن. ک به: یوسف، ۳۲.
- [۵۹]. هود، ۸۸.
- [۶۰]. هود، ۲۷.
- [۶۱]. هود، ۳۱.
- [۶۲]. مؤمنون، ۲۶، قمر، ۱۰، شعراء، ۱۱۸.
- [۶۳]. اعراف، ۶۷.
- [۶۴]. احقاف، ۲۴.
- [۶۵]. مریم، ۴۸، ۴۷.
- [۶۶]. مائده، ۲۹.
- [۶۷]. آل عمران، ۵۲.

- [۶۸]. طه، ۹۷ .
- [۶۹]. غافر، ۲۸، ۲۹ .
- [۷۰]. قلم، ۲۸ .
- [۷۱]. قلم، ۲۹، ۳۲ .
- [۷۲]. اعراف، ۱۶۴ .
- [۷۳]. قصص، ۵۵ .
- [۷۴]. قصص، ۹ .
- [۷۵]. اعراف، ۵۰ .
- [۷۶]. اعراف، ۳۸، ابراهیم، ۲۱، غافر، ۴۷، ۴۸، سباء، ۳۱، ۳۲ .
- [۷۷]. فصلت، ۲۱، ۱۹، ۲۰ .
- [۷۸]. Thorandike
- [۷۹]. حجتی، اسلام و تعلیم و تربیت، ص ۲۲۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۵۸.
- [۸۰]. نوح، ۵ .
- [۸۱]. نوح، ۸ .
- [۸۲]. هود، ۴۲ .
- [۸۳]. هود، ۴۳ .
- [۸۴]. کهف ۷۲ و ۷۵ .
- [۸۵]. آل عمران، ۱۹ .
- [۸۶]. هود، ۲۶ و اعراف، ۵۹ .
- [۸۷]. هود، ۲۶ و اعراف، ۵۹ .
- [۸۸]. اعراف ۶۱ و ۶۲، شعراء ۱۰۷، نوح ۲، هود ۲۵، یونس، ۷۲، هود ۲۹، شعراء ۱۱۰ .
- [۸۹]. یوسف، ۱۸ و ۸۳ .
- [۹۰]. هود، ۸۸ .
- [۹۱]. اعراف، ۱۴۲ .
- [۹۲]. اعراف، ۱۵۰ و طه ۹۴ .
- [۹۳]. اعراف ۱۵۱ .
- [۹۴]. بقره، ۱۲۴ .
- [۹۵]. بقره، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹ .
- [۹۶]. ابراهیم، ۳۵ .
- [۹۷]. مریم، ۴۵ .
- [۹۸]. مریم، ۴۷ .
- [۹۹]. ممتحنه، ۴ .
- [۱۰۰]. شعراء، ۸۶ .
- [۱۰۱]. هود، ۸۴ .
- [۱۰۲]. احقاف، ۲۱ .
- [۱۰۳]. هود، ۲۶ .
- [۱۰۴]. مائده، ۲۸ .
- [۱۰۵]. هود، ۲۹ .
- [۱۰۶]. شعراء ۱۱۳ .
- [۱۰۷]. نوح ۲۸ .
- [۱۰۸]. هود ۴۵ .
- [۱۰۹]. هود ۴۲ .
- [۱۱۰]. یوسف ۸۴ .
- [۱۱۱]. ویلیام، مدلین، تاریخ آرای تربیتی در غرب، ترجمه‌ی فریدون دیلمقانی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- [۱۱۲]. شعراء، ۱۱۸ .
- [۱۱۳]. نوح، ۲۴ .
- [۱۱۴]. هود، ۴۵ .
- [۱۱۵]. نمل، ۴۶ .
- [۱۱۶]. اعراف، ۷۹ .
- [۱۱۷]. شعراء ۱۶۱ .

- [۱۱۸]. شعراء، ۱۶۹ .
- [۱۱۹]. بقره، ۱۳۲ .
- [۱۲۰]. مریم، ۴۷ .
- [۱۲۱]. مریم، ۴۲ تا ۴۵ .
- [۱۲۲]. صافات، ۱۰۲ .
- [۱۲۳]. بقره، ۱۲۴ .
- [۱۲۴]. صافات، ۱۰۲ .
- [۱۲۵]. یوسف، ۸۴ .
- [۱۲۶]. یوسف، ۸۴ .
- [۱۲۷]. یوسف، ۶۹ .
- [۱۲۸]. یوسف، ۹۸ .
- [۱۲۹]. طه ۳۵-۲۵ .
- [۱۳۰]. توبه، ۴۰ .
- [۱۳۱]. لقمان، ۱۳، ۱۶ و ۱۷ .
- [۱۳۲]. قصص، ۲۰ .
- [۱۳۳]. یس، ۲۷ و ۲۶ .
- [۱۳۴]. غافر، ۴۲ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۰ .
- [۱۳۵]. آل عمران، ۳۶ .
- [۱۳۶]. کهف، ۷۳ .
- [۱۳۷]. طه، ۹۳.۹۲ .
- [۱۳۸]. طه، ۹۴ .
- [۱۳۹]. طه، ۹۵ .
- [۱۴۰]. طه، ۹۷ .
- [۱۴۱]. مائده، ۲۸ .
- [۱۴۲]. یوسف ۹۲ .
- [۱۴۳]. یوسف، ۷۷ .
- [۱۴۴]. یوسف، ۹۸ .
- [۱۴۵]. یس، ۲۷ و ۲۶ .
- [۱۴۶]. بقره، ۴۰، ۱۲۲، ۲۳۱، ۲۳۹، آل عمران، ۱۰۳، مائده ۷ و ۱۱، انفال ۲۶، احزاب ۹، فاطر ۳.
- [۱۴۷]. مائده، ۲۰ .
- [۱۴۸]. ابراهیم، ۶ .
- [۱۴۹]. اعراف، ۱۴۰ .
- [۱۵۰]. آل عمران، ۱۲۴ .
- [۱۵۱]. احزاب، ۳۷ .
- [۱۵۲]. نمل، ۱۵ .
- [۱۵۳]. نمل، ۱۹ .
- [۱۵۴]. اعراف ۶۹ .
- [۱۵۵]. اعراف ۷۴ .
- [۱۵۶]. یوسف ۱۰۱ .
- [۱۵۷]. یوسف، ۹۹ .
- [۱۵۸]. کهف، ۹۵ .
- [۱۵۹]. اعراف، ۴۳ .
- [۱۶۰]. احقاف، ۱۵ .
- [۱۶۱]. آل عمران، ۳۷ .
- [۱۶۲]. بقره، ۲۶ .
- [۱۶۳]. زمر، ۷۴ .
- [۱۶۴]. فاطر، ۳۵ و ۳۴ .
- [۱۶۵]. اعراف، ۷۴ .
- [۱۶۶]. زمر ۱۸ .
- [۱۶۷]. نحل، ۱۲۵ .

- [۱۶۸]. كهف، ۵۴ .
- [۱۶۹]. ابراهيم ۳۴، اسراء ۱۱، حج ۶۶، احزاب ۷۲، معارج ۱۹، نساء ۲۸ .
- [۱۷۰]. اسراء ۱۰۱ .
- [۱۷۱]. اسراء ۱۰۲ .
- [۱۷۲]. بقره، ۲۵۸ .
- [۱۷۳]. همان .
- [۱۷۴]. از انواع جدل، يکي انتقال است همين روشي که حضرت ابراهيم(ع) به کار برده چون استدلال پيشين او را نگرفت و نفهميد به بيان ديگر روي آورد. الاتقان. سيوطي، بحث جدل در قرآن مترجم، سيد محمد طيب حسيني دانشکده ي اصول الدين قم - ۸۵ .
- [۱۷۵]. انعام، ۷۴. مريم، ۴۲، انبيا ء ۶۶، صافات، ۸۶ و ۸۷ .
- [۱۷۶]. انعام، ۷۶ .
- [۱۷۷]. صافات، ۹۶ و ۹۵ .
- [۱۷۸]. انبياء، ۶۳ .
- [۱۷۹]. شعراء، ۷۳ و ۷۲ .
- [۱۸۰]. بقره، ۲۴۷ .
- [۱۸۱]. همان .
- [۱۸۲]. مائده، ۲۹ و ۲۸ .
- [۱۸۳]. اعراف، ۶۱-۶۲ .
- [۱۸۴]. هود، ۲۸ .
- [۱۸۵]. هود، ۳۰ .
- [۱۸۶]. هود، ۳۱ .
- [۱۸۷]. اعراف، ۷۱ .
- [۱۸۸]. هود، ۶۳ .
- [۱۸۹]. صافات، ۸۷ .
- [۱۹۰]. انبياء، ۵۲ .
- [۱۹۱]. شعراء، ۷۵-۷۶ .
- [۱۹۲]. انعام، ۸/۸۰ .
- [۱۹۳]. مائده، ۲۸-۲۹ .
- [۱۹۴]. بقره، ۲۴۶ .
- [۱۹۵]. هود، ۸۸ .
- [۱۹۶]. ابراهيم، ۱۰ .
- [۱۹۷]. ابراهيم، ۱۰ .
- [۱۹۸]. طه، ۵۰ .
- [۱۹۹]. طه، ۵۲ .
- [۲۰۰]. شعراء ۲۰-۲۱-۲۲ .
- [۲۰۱]. زخرف، ۲۴ .
- [۲۰۲]. نحل، ۳۰ .
- [۲۰۳]. نحل، ۲۴ .
- [۲۰۴]. سباء، ۲۳ .
- [۲۰۵]. حديد، ۱۳-۱۴ .
- [۲۰۶]. مدثر، ۴۲ .
- [۲۰۷]. مدثر، ۴۵-۴۳ .
- [۲۰۸]. طه، ۱۸ .
- [۲۰۹]. مائده، ۱۱۶ .
- [۲۱۰]. مائده، ۱۱۷ و ۱۱۶ .
- [۲۱۱]. نوح، ۵-۹ .
- [۲۱۲]. ممتحنه، ۴-۵، بقره، ۱۲۸-۱۲۹ .
- [۲۱۳]. طه، ۱۸-۳۵ تا ۲۵ .
- [۲۱۴]. يوسف، ۴۱ تا ۳۷ .
- [۲۱۵]. يوسف، ۴۹ تا ۴۷ .

- [۲۱۶]. مریم، ۴-۶، انبیاء، ۸۹ و آل عمران، ۳۸ .
- [۲۱۷]. نمل، ۹۱-۹۳ .
- [۲۱۸]. یس، ۲۰-۲۴-۲۷ .
- [۲۱۹]. غافر، ۲۸-۳۳-۳۸-۴۴ .
- [۲۲۰]. صافات، ۵۱-۶۰ .
- [۲۲۱]. نمل، ۲۸ .
- [۲۲۲]. نمل، ۳۱ و ۳۰ .
- [۲۲۳]. یوسف، ۴ .
- [۲۲۴]. یوسف، ۵ .
- [۲۲۵]. نمل، ۳۸ .
- [۲۲۶]. قصص، ۲۵ .
- [۲۲۷]. قصص، ۲۷ .
- [۲۲۸]. یوسف، ۶۹ .
- [۲۲۹]. کهف، ۱۵ .
- [۲۳۰]. کهف، ۱۹ .
- [۲۳۱]. نمل، ۳۲ .
- [۲۳۲]. نمل، ۳۳ .
- [۲۳۳]. هود، ۵۵ و یونس، ۷۱ .
- [۲۳۴]. صافات، ۱۰۲ .
- [۲۳۵]. توبه، ۴۰ .
- [۲۳۶]. آل عمران، ۱۲۴ .
- [۲۳۷]. مائده، ۲۱ .
- [۲۳۸]. یونس، ۸۴ .
- [۲۳۹]. اعراف، ۱۲۹ .
- [۲۴۰]. اعراف، ۱۲۸ .
- [۲۴۱]. بقره، ۲۱۴ .
- [۲۴۲]. صافات، ۱۰۲ .
- [۲۴۳]. طه، ۳۱ .
- [۲۴۴]. قصص، ۲۵ .
- [۲۴۵]. یوسف، ۹۲ .
- [۲۴۶]. آل عمران، ۱۲۴ .
- [۲۴۷]. بقره، ۲۴۹ .
- [۲۴۸]. بقره، ۵۴ .
- [۲۴۹]. اعراف، ۱۲۸ .
- [۲۵۰]. شعراء، ۷۵ .
- [۲۵۱]. عنکبوت، ۱۷ .
- [۲۵۲]. عنکبوت، ۲۵ .
- [۲۵۳]. اعراف، ۶۳ .
- [۲۵۴]. نوح، ۳ .
- [۲۵۵]. اعراف، ۶۹ .
- [۲۵۶]. هود، ۵۲ .
- [۲۵۷]. نمل، ۴۶ .
- [۲۵۸]. عنکبوت، ۲۹ .
- [۲۵۹]. شعراء، ۱۱۸ .
- [۲۶۰]. اعراف، ۸۵ .
- [۲۶۱]. هود، ۸۶ .
- [۲۶۲]. لقمان، ۱۳ .
- [۲۶۳]. لقمان، ۱۶ .
- [۲۶۴]. لقمان، ۱۸ .
- [۲۶۵]. لقمان، ۱۹ .

- [۲۶۶]. اعراف، ۱۶۴ .
- [۲۶۷]. نمل، ۳۴ .
- [۲۶۸]. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۴۴ .
- [۲۶۹]. زمر، ۷۴ .
- [۲۷۰]. نحل، ۱۲۵ . «و ادع الی ربک» حج ۶۷ و قصص ۸۷ . «قبل هذه سبیلی ادعوا إلى الله» یوسف، ۱۰۸ .
- [۲۷۱]. غافر، ۴۳ .
- [۲۷۲]. بقره، ۱۳۲ .
- [۲۷۳]. بقره، ۱۳۳ .
- [۲۷۴]. همان .
- [۲۷۵]. (ابراهیم ۳۵، بقره ۱۲۸ تا ۱۲۶) .
- [۲۷۶]. ابراهیم، ۱۰ .
- [۲۷۷]. مائده، ۷۲ .
- [۲۷۸]. نمل، ۴۰ .
- [۲۷۹]. اعراف، ۸۵ .
- [۲۸۰]. هود، ۸۴ .
- [۲۸۱]. مائده، ۲۹ .
- [۲۸۲]. اعراف، ۶۹ .
- [۲۸۳]. نمل، ۴۷ .
- [۲۸۴]. اعراف، ۷۳ .
- [۲۸۵]. هود، ۶۴ .
- [۲۸۶]. شعراء، ۱۵۶ .
- [۲۸۷]. اعراف، ۶۳ .
- [۲۸۸]. اعراف، ۵۹ .
- [۲۸۹]. هود، ۲۶ .
- [۲۹۰]. هود، ۳۹ .
- [۲۹۱]. نوح، ۴ .
- [۲۹۲]. یوسف، ۲۳ .
- [۲۹۳]. یوسف، ۷۷ .
- [۲۹۴]. اعراف، ۱۴۲ .
- [۲۹۵]. طه، ۹۲ و ۹۳ .
- [۲۹۶]. مریم، ۶ .
- [۲۹۷]. مائده، ۲۰ .
- [۲۹۸]. اعراف، ۱۲۹ .
- [۲۹۹]. اعراف، ۱۴۰ .
- [۳۰۰]. شعراء، ۴۳ .
- [۳۰۱]. آل عمران، ۱۲۴ .
- [۳۰۲]. احزاب، ۳۷ .
- [۳۰۳]. نمل، ۱۵ و ۱۶ .
- [۳۰۴]. هود، ۸۴ .
- [۳۰۵]. هود، ۷۸ .
- [۳۰۶]. اعراف، ۷۴ .
- [۳۰۷]. شعراء، ۱۱۴ و هود، ۲۹ .
- [۳۰۸]. اسراء، ۷۰ .
- [۳۰۹]. یس، ۲۷ .
- [۳۱۰]. شعراء، ۱۱۴ .
- [۳۱۱]. شعراء، ۱۱۸ .
- [۳۱۲]. نوح، ۲۸ .
- [۳۱۳]. اعراف، ۶۹ .
- [۳۱۴]. صافات، ۱۰۲ .
- [۳۱۵]. شوری، ۲۳ .

- [۳۱۶]. المیزان، ج ۱۱، ص ۶۷ تا ۵۹.
- [۳۱۷]. بقره، ۲۴۹.
- [۳۱۸]. نمل، ۳۲.
- [۳۱۹]. ن. ک به آیه ۹ سوره قصص.
- [۳۲۰]. کهف، ۲۱.
- [۳۲۱]. قصص، ۲۷.
- [۳۲۲]. هود، ۷۸.
- [۳۲۳]. آل عمران، ۵۰.
- [۳۲۴]. هود، ۸۸.
- [۳۲۵]. انعام، ۷۶.
- [۳۲۶]. انعام، ۷۸.
- [۳۲۷]. زخرف، ۲۶.
۴. آل عمران، ۶۷ و ۹۵، انعام ۷۹ و ۱۶۱، نحل، ۱۲۰، «و لكن كان حنيفاً مسلماً و ما كان من المشركين».
- [۳۲۹]. هود، ۵۴.
- [۳۳۰]. شعراء، ۱۶۸.
- [۳۳۱]. نحل، ۴۳.
- [۳۳۲]. کهف، ۹۵.
- [۳۳۳]. صف، ۱۴ و آل عمران، ۵۲.
- [۳۳۴]. نمل، ۳۸.
- [۳۳۵]. یوسف، ۴۲.
- [۳۳۶]. یوسف، ۸۷.
- [۳۳۷]. مائده، ۲۷.
- [۳۳۸]. حجرات، ۱۳.
- [۳۳۹]. شموئیل، بنا به دیدگاه صاحب مجمع البیان در ج ۱ ص ۳۵۰ و ارمیا به نظر صاحب تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۱.
- [۳۴۰]. بقره، ۲۴۷.
- [۳۴۱]. «و تَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَلِكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُوْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» بقره، ۲۴۷.
- [۳۴۲]. اعراف، ۸۱، شعراء ۱۶۶ تا ۱۶۱، نمل، ۵۵ و ۵۴ و عنکبوت، ۲۹.
- [۳۴۳]. هود، ۷۸ و حجر، ۷۱.
- [۳۴۴]. بقره، ۵۴.
- [۳۴۵]. اعراف، ۱۳۸.
- [۳۴۶]. اعراف، ۱۳۹.
- [۳۴۷]. طه، ۸۲.
- [۳۴۸]. صف، ۵.
- [۳۴۹]. اسراء ۱۰۲.
- [۳۵۰]. انعام، ۷۴.
- [۳۵۱]. انبیاء، ۵۴.
- [۳۵۲]. انبیاء، ۶۷.
- [۳۵۳]. یس.
- [۳۵۴]. فرقان، ۳۰.
- [۳۵۵]. اعراف، ۸۱.
- [۳۵۶]. حجر، ۶۲.
- [۳۵۷]. شعراء، ۱۶۱.
- [۳۵۸]. نمل، ۵۵.
- [۳۵۹]. هود، ۵۰.
- [۳۶۰]. احقاف، ۲۳.
- [۳۶۱]. اعراف، ۷۱.
- [۳۶۲]. نمل، ۴۷.
- [۳۶۳]. اعراف، ۷۹.
- [۳۶۴]. هود، ۲۹.
- [۳۶۵]. یوسف، ۷۷.

